

الكتاب: صحيفة الحسن (ع) (فارسي)

المؤلف: جمع الشيخ جواد القيومي

الجزء:

الوفاء: معاصر

المجموعة: مصادر سيرة النبي والائمة

تحقيق:

الطبعة: الأولى

سنة الطبع: ١٣٧٥ ش

المطبعة:

الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة

ردمك: ٥-٠٠١-٤٧٠-٩٦٤

ملاحظات:

صحيفه الحسن (ع)  
ترجمه و تنظيم: جواد قيومي اصفهاني  
موضوع: دعا و كلمات امام حسن (ع)  
ناشر: دفتر انتشارات اسلامي  
نوبت چاپ: اول

تاریخ: زمستان ۱۳۷۵  
دفتر انتشارات اسلامی  
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

بسم الله الرحمن الرحيم  
بی شك، کمال مطلق (الله) است و انسان برای رسیدن به سوی  
کمال مطلق راهی پر فراز و نشیب و طولانی را باید پیماید.  
پر واضح است که پیمودن چنین راهی، بدون رهبری پیشوای  
معصوم، امکان پذیر نیست. گر چه خداوند حکیم بشر را به نیروی  
(عقل) مجهز ساخته و کتابهای آسمانی برای او فرستاده، اما با این  
وصف باز هم ممکن است در مسیر خود، دچار لغزش گردد، مسلماً  
وجود پیشوای معصوم، خطر گمراهی را کاهش داده و از اصالت  
مکتب دفاع می کند، از تفسیرهای نادرست، از کج اندیشیها  
و تحریف حقایق دین، جلوگیری به عمل می آورد.  
اینجاست که فلسفه وجود حجت الهی در زمان - ظاهر باشد  
یا پنهان - آشکار میگردد. و چه زیباست این تشبیه که (پیامبر  
و امام، (قلب) عالم هستی اند)، قلب تپنده ای که واسطه فیض  
الهی در کالبد جهان انسانیت است و اگر لحظه ای از تیش باز ایستد،  
زمین، اهلش را فرو خواهد برد.

از این رو، خداوند برای هدایت بشر، پیامبران را برانگیخت و آنان با استمداد از وحی الهی، رسالت تبشیر و انذار را به عهده گرفتند. سلسلهء عظیم پیامبران با نبوت پیامبر اسلام (حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله) پایان پذیرفت و عصر امامت آغاز گردید، امامان معصوم علیهم السلام را با نام و نشان به وسیلهء پیامبر صلی الله علیه و اله برای جانشین وی معین کرد. بی تردید راه صلاح و تکامل به پیروی از محروم کنند جز سقوط و هلاکت، نصیبی نخواهد داشت. ما خرسندیم که پیرو آنان بوده و راه و رسم ایشان را الگوی خود ساخته ایم و سند جاوید ما این کلمات در ربار امام خمینی رحمه الله است که فرمود:

ما مفتخریم که ائمهء معصومین از علی بن ابی طالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب الزمان - علیهم الاف التحیات والسلام - که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است، ائمهء ما هستند. (۱)

ما مفتخریم که ادعیهء حیاتبخشی که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمهء معصومین ماست. ما به مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیهما السلام و صحیفه سجادیه، این زبور آل محمد و صحیفهء فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است، از ما است. (۲)

---

۱ و ۲ - وصیتنامهء سیاسی - الهی رهبر کبیر اسلامی امام خمینی رحمه الله، ص ۲۵ (جاب اول).

کتاب حاضر، مجموعه ای است از دعاها، خطبه ها، کلمات قصار  
دومین پیشوای معصوم امام مجتبی علیه السلام که از منابع مختلف  
گرد آوری شده و تحت عنوان: (صحیفه الامام الحسن علیه السلام) با  
ترجمه فارسی به علاقه مندان عرضه می شود.  
این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاحاتی چند، آن را به  
زیور طبع آراسته و در اختیار دوستان اهل البیت علیهم السلام قرار  
می دهد، امید که آن را چراغی فراروی زندگی خود قرار دهند و  
مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد.  
دفتر انتشارات اسلامی  
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله روایت شده  
و اما حسن، او پسر و فرزندم و پاره تنم و نور  
چشمم و روشنائی قلبم و میوه دلم است، و او  
سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند بر مردم  
می باشد، فرمان او فرمان من و سخنش سخن من  
است، هر که از او پیروی کند از من پیروی کرده،  
و هر که نافرمانی او را نماید مرا نافرمانی کرده است.  
و هر که بر او بگرید در روزی که چشمها کور  
می گردند دیدگانش کور نمی گردد.  
و هر که بر او محزون شود در روزی که قلبها در  
حزن و اندوه قرار دارد قلبش محزون نمی باشد.  
و هر که او را در بقیع زیارت کند گامهایش بر  
روی صراط ثابت بماند، در روزی که گامها  
بر روی آن مسلغزد.

ادوار زندگی آن حضرت  
پیشوای دوم و معصوم چهارم امام حسن مجتبی علیه السلام در نیمه  
رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود.  
هفت سال بیشتر نداشت که جد بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام  
صلی الله علیه و اله بدرود حیات گفت، پس از رحلت پیامبر تقریباً سی سال در کنار  
پدر  
بزرگوارش قرار داشت.  
در سال چهارم هجری و پس از شهادت پدرش به امامت رسید، و به  
مدت ده سال امامت امت جدش را به عهده داشت.  
در سال پنجاهم هجری با توطئه معاویه و بدست همسرش (جعده)  
بر اثر مسمومیت در سن ۴۸ سالگی به درجه شهادت رسید، و در قبرستان  
بقیع در مدینه مدفون گشت.  
امام بعد از شهادت مادر  
حضرت زهرا علیها السلام روزگار غم بار خود را پس از مرگ پدر همچنان  
مگذرانید و اندوه سراپای وجودش را فرا گرفته بود، و دردها پیکرش را  
درهم می شکست و کج روی مردم و حق ناشناسی آنان و سلب حق اهل  
بیت جانش را مگذاخت.

امام حسن علیه السلام در چنین حالت دردناکی با خاطری شکسته و جسمی ناتوان در حالی که شادابی و نشاط کودکی را از دست داده بود، به همراه مادرش به بیت الاحزان می رفت و روزها را به ماتم و اندوه سپری می ساخت، تا شاید از اندوه مادر بکاهد و ناله اش را جان سوزتر و مؤثرتر به گوش مردمان بی خبر برساند، و چون شب فرا می رسید به همراه پدر و مادرش به خانه بر می گشت، خانه ای که خیمه وحشت و سراسیمگی بر آن سایه افکنده بود، و فقدان پیامبر آن را غمکنده ای اندوهبار به نظر می آورد.

فاطمه علیها السلام فرا رسیدن مرگ را احساس کرد، برای آنکه پیکرش پوشیده بماند از اسماء بنت عمیس خواست تابوتی برای او بسازد، و او نیز بنا بر آنچه در حبشه دیده بود تابوتی را ساخت و حضور ایشان آورد، در این هنگام برای اولین بار پس از مرگ پدر لبخندی بر لبان بی رنگ آن محبوبه خدا نقش بست.

در آخرین روز حیات حضرت زهرا علیها السلام حسنین در کنار قبر پیامبر قرار داشتند، آنگاه که به خانه باز گشتند او را در بستر دیدند، از اسماء علت را جویا شدند، و او خبر وفات مادرشان را به آنان داد، این دو کودک دردمند در موجی از رنج فرو رفته و فریاد کنان به مسجد دویدند و خبر جدائی مادرشان را به پدر مظلوم خود دادند.

آن حضرت در زمان شیخین پس از مرگ فاطمه علیها السلام علی علیه السلام تنها ماند و یگانه یاور صریح

و راستین خویش را از دست داد، و مردم دنیا پرست و زبون و گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش انشناختند و امام هم برای پرهیز از هرگونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد بناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناک هم چنان که خود در خطبهء شقشقیه اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد.

امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مرارت این حق کشی را درک می کرد، و این زشتکاری همواره در برابرش چهره

می نمود، و آن کس را که در جایگاه پدرش نشسته بود را دشمن می داشت و از کردار او انتقاد می کرد.

چنان که روزی ابوبکر بر منبر سخن می گفت و امام که در آن وقت کودکی هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: ای ابوبکر از منبر پدرم پائین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو (۱).

همچنین اگر مشکلی برای حکومت پیش می آمد و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام پناه می جستند و از او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت.

از جمله گویند عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: در حال احرام حج چند

---

۱ - در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصابه آمده که این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن الخطاب گفت.

تخم مرغ را شکسته و خورده ام تکلیفم چیست؟ ابوبکر در پاسخ ماند و به عمر مراجعه کرد، او نیز همانند دوستش از پاسخ فرو ماند، و مسأله را به عبد الرحمان بن عوف ارجاع دادند از او نیز پاسخی شنیده نشد، ناچار اعرابی را به خانه عالم غیر معلم امیر مؤمنان علیه السلام هدایت کردند، آن حضرت اشاره به حسنین علیهما السلام کرد و فرمود: از این دو پسر از هر کدام که می خواهی سؤال کن.

مرد عرب از امام حسن علیه السلام خواستار جواب شد، امام پرسید: آیا شتر داری؟ گفت: دارم، فرمود: به تعداد تخم هائی که از شتر مرغ خورده ای، ماده شترانی را با شتران نر در آمیز و بچه های آنها را به خانه خدا هدیه کن، امام علی علیه السلام فرمود: ممکن است بعضی از شتران ماده بچه نیاورند، امام حسن علیه السلام پاسخ داد: ممکن است بعضی از تخمهای شتر مرغ هم فاسد باشند، امام فرزندش را تحسین کرد و به حاضرین توجه فرمود و از مواهب علمی و آگاهی فرزندش سخنها گفت و اضافه کرد: آن کس که به حسن علیه السلام علم آموخت همان خدائی است که به سلیمان بن داود حکمت آموخت.

امام در زمان عمر دوران کودکی را پشت سر گذارده و به دوران تازهء جوانی رسید و سیاست عمر اقتضا می کرد که مقام امام را بزرگ داند، و بزرگداشت پایگاه حسنین علیهما السلام را واجب شمارد و برای آنان از غنائمی که به مسلمین می رسد، بهره ای قرار دهد، چنان که گویند حله هائی از یمن به او رسید و عمر دو حله برای حسنین علیهما السلام فرستاد و نصیب آنان را از غنائم به میزان پدرشان علی علیه السلام قرار داد و آنان را شمار اهل بدر در

بهره های بیت المال به حساب می آورد که میزان آن پنج هزار درهم بود. هنگامی که عمر بر اثر ضربت ابولؤلؤ از پای در آمد و خطر مرگ حتمی به او نزدیک شد برای آنکه خلافت را از امام علی علیه السلام باز داشته و به امویان واگذارد، زیرکانه شورائی مجعول تشکیل داد و ترتیبی اتخاذ کرد که عثمان بزرگ خاندان بنی امیه به خلافت برسد، امام حسن علیه السلام در جلسات این شورای انتخابی شرکت داشت و حق کشتهای ناجوانمردانه و خود پرستانه آنان را مشاهده می کرد، اندوه و خشمی شدید در ژرفای ضمیرش جای می گرفت و به درستی می دید که منتخبین خلیفهء مقتول چگونه دین را بازیچه مطامع خویش ساخته اند، و اسلام فقط لفظی بر زبان آنهاست و بر گرد هر محوری که نگهبان منافع آنهاست میچرخند. امام در روزگار پدر علیه السلام

در جنگ جمل: روزگار خلافت علی علیه السلام عهدی درخشان بود که پرچمهای حق و عدالت به جنبش درآمد و حکومت عدل و برابری بر جهان انسانیت سایه افکند، روزگاری که چون عهد پیامبر بود و معارف و تعالیم و هدفهای بزرگش به منصفه ظهور پیوست.

حکومت عثمان حکومتی بود که رهبرش مصالح مسلمین و ثروت بیت المال آن را فدای خواسته ها و منافع نامشروع ایشان می ساخت، حکومتی که رانده شده های پیامبر را عزیز و گرامی داشت و ملعونین بر زبان پیامبر را به خود نزدیک می ساخت، و شخصیتهای بزرگ و با ایمان از اصحاب پیامبر را تبعید و تهدید می نمود، از اینرو مخالفان عثمان با تمام

نیروی خویش بر چند خلافت او قیام کردند و بالاخره او را بقتل رساندند، پس از قتل عثمان مردم نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: ما کسی را از تو سزاوارتر به خلافت و سابقه دارتر در ایمان و نزدیک تر به پیامبر نمشناسیم.

امام در عدم پذیرش خلافت اصرار داشت و مردم نیز چون فرد دیگری را صالح برای زمامداری تشخیص نمی دادند به پافشاری خود ادامه می دادند.

امام با اصرار های مردم و بر اساس آنکه بتواند حکومت اسلامی را در راه واقعی خود قرار دهد خلافت را پذیرفت، اما پس از چندی افرادی که به طمع مال دنیا و رسیدن به مقامات آن به ایشان گرویده بودند سر به مخالفت برداشتند، طلحه و زبیر که از اصحاب پیامبر بودند و رفتار پیامبر و کلمات ایشان را در حق امام شنیده و دیده بودند دست به نبرد با ایشان زدند و جنگ جمل را به رهبری عایشه همسر پیامبر شعله ور ساختند، امام برای جنگ با آنان مهیا می شد و از اطراف کشور درخواست نیرو نمود، ابو موسی که رهبری کوفه را به عهده داشت از فرستادن نیرو برای امام امتناع ورزید، امام فرزندش امام حسن علیه السلام و عمار یاسر را همراه با نامه اش در خصوص خلع ابو موسی به کوفه فرستاد، او باز امتناع کرد امام حسن علیه السلام در خطبه هایی که در کوفه خواند مردم را به یاری پدرش فرا خواند، و بالاخره مردم به به رهبری مالک اشتر به قصر ابو موسی ریخته و او را از قصر بیرون راندند.

آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، امام نهایت کوشش خود

را در حفظ صلح به کار می برد ولی شورشیان تصمیم به جنگ داشتند و سخنرانانشان مردم را به جنگ با امام تحریض می کردند، پس از آنکه عبد الله بن زبیر سخن گفت امام به فرزندش فرمود: پسرم برخیز و با این مردم سخن بگوی، امام حسن علیه السلام برخاست و در سخنانش فرمود: (اینکه پسر زبیر گفت: علی علیه السلام کار مردم را به پراکندگی کشانید، پدر خودش زبیر بیش از هر کس مسئول این حادثه است، او با دستش بیعت کرد نه با دلش، او به ظاهر اقرار به بیعت کرد ولی اطرافیانش را برای جنگ فراهم آورد).

در این جنگ امام حسن علیه السلام فرماندهی طرف راست لشکر را به عهده داشت هم چنان که فرماندهی طرف چپ بدست برادرش امام حسین علیه السلام بود، با رشادت یاران امام لشکری که به رهبری عایشه و طلحه و زبیر تشکیل شده بود شکست خورد، اما با این اقدام عایشه در مورد جنگ با حضرت، درهای انقلاب از طرف مخالفین بر امام باز شد و مسلمانان یکپارچگی خود را از دست دادند.

در جنگ صفین: از جمله حوادث مهمی که در تاریخ اسلام روی داد حادثهء صفین است، حادثه ای دردناک که مبارزهء بین حق و باطل را به روشنی مجسم می سازد، مبارزه ای بین خلافت اصیل اسلامی به رهبری امیر حق و پیشوای عدالت حضرت علی علیه السلام، و بین حکومتی دنیایی که چیزی که مورد توجه او نبود حق و عدالت بود و رهبری اش را معاویه به عهده داشت، حادثهء صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت امام گردید و چنان ایشان را به اندوه کشانید که آرزوی مرگ کرد،

و نیز آثار زشت این واقعه پر نیرنگ بود که امام حسن علیه السلام را وادار به قبول صلح نمود.

معاویه برای آنکه به آرزوهای طلائئ خود برسد خون خواهی عثمان را دستاویز خود قرار داد، امام او را به پذیرش فرمانش دعوت کرد اما او استنکاف ورزید، و برای آنکه به هدفش نائل گردد از عمرو بن عاص که به شهادت تاریخ مردی حيله گر و دغلكار بود و خودش می گفت من به هر جراحتی كه انگشت زدم آن را خونین كردم، یاری خواست، مردم نیز به خاطر ترس یا طمع در مال دنیا به معاویه گرویده و كم كم كار او بالا گرفت و حكومتش توان یافت، در این لحظه معاویه آمادهء جنگ شد و به حرکت درآمد و به صفین رسید، امام هنوز در كوفه بود و فرزندش امام حسن علیه السلام با ایراد سخنرانیهای مختلف مردم را به جنگ تحریض می كرد، آنگاه كه دو لشكر در مقابل هم قرار گرفتند امام برای آنكه از جنگ جلوگیری كند سعی فراوانی نمود، اما تلاش ایشان تأثیری نبخشید و جنگ آغاز شد. سیاست مزورانه معاویه ایجاب می كرد كه رهبران لشكر امام را با تهدید و تطمیع فریب دهد و بسوی خود جلب نماید، از اینرو تصمیم گرفت امام حسن علیه السلام را نزد خود بخواند، برای اجرای این سیاست عبیدالله بن عمر (۲) را نزد امام فرستاد و او به امام گفت: با تو کاری دارم،

-----  
۱ - عبید الله بن عمر در زمان پیامبر به دنیا آمد از ولی آن حضرت حدیثی نقل نمود و فقط به پدرش عمر فخر می كرد، او در جنگ صفین به معاویه ملحق شد، روزی با جامهء خز و آرایش كرده بیرون آمد

و گفت: فردا كه علی با ما روبرو شود خواهد فهمید كه چه بر سرش می آید، امام فرمود: رهاش كنید خونش خون پشه است، او در صفین كشته شد.

فرمود چه می خواهی؟ گفت پدرت گروه قریشیان را از اول تا به آخر کشته و مردم از او کینه ها بدل دارند، آیا حاضری او را از خلافت خلع کنی تا ما تو را به زمامداری برگزینیم، امام علیه السلام که گوئی عقرب خیانت او را نیش زده بود فریاد زد: نه به خدا قسم چنین کاری انجام پذیر نیست، امام از گمراهی و سرکشی عبیدالله و انحراف او از طریق حق به فریاد آمد مثل اینکه مرگ او را در این جنگ می دید که به او فرمود: مثل اینکه کشته تو را امروز یا فردا در میدان جنگ می بینم، شیطان تو را فریب داده و چنان زینت بخشیده که خود را آراسته ای و عطر زده ای تا اینکه زنه‌های شام تو را ببینند و فریفته ات شوند، ولی به زودی خداوند تو را به خاک مرگ خواهد افکند. عبیدالله شر مسار و حیرت زده به جانب معاویه بازگشت و ما جرا را به او گفت، معاویه با اندوه جواب داد: او پسر همان پدر است، عبیدالله همان روز به معرکه جنگ در آمد و خیلی زود بدست یکی از مردان همدان کشته شد، امام که در میدان جنگ می گذشت مردی را دید که کشته ای را می کشد که نیزه ای در چشمش فرو رفته و پاهایش همچنان بر رکاب اسب گیر کرده است، به اطرافیانش گفت: ببینید این مرد کیست؟ گفتند: مردی از همدان است، فرمود: کشته کیست؟ گفته شد: عبیدالله بن عمر، امام شادمان شد و فرمود: خدا را از این پیروزی شکر می گویم. حضرت علی علیه السلام چون وضع را به این گونه دید یارانش را آماده نبردی عمومی کرد و معاویه نیز مهیای جنگ شد و دو گروه بهم در آویختند، امام حسن علیه السلام مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت، چون امام علی علیه السلام فرزندش را در مهلکه مرگ گرفتار دید

مضطرب شد و با ناراحتی شدید فریاد زد: جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا در هم نکوبد، من هرگز نمی‌خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیامبر قطع می‌گردد.

امام خود را به قلب دشمن فرو برد و امام حسن علیه السلام ترسید مبادا پدرش ناگهان بدست شامیان کشته شود و گفت: چه ضرر دارد که برای رساندن خود به یارانت که در برابر دشمنان تلاش نکنی، امام منظور پسرش را دانست و با آهنگی محبت آمیز فرمود: پسرم برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی‌گذرد و با کوشش نمی‌تواند آن را به تأخیر افکند و نه می‌تواند به آن شتاب ورزد، به خدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ بسوی او آید یا او بسوی مرگ رود.

جنگ همچنان پیش می‌رفت و پیروزی امام حتمی بود که معاویه با استفاده از حيله گری عمرو بن عاص دست به نیرنگ جدیدی زد، و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه نمودند و مردم نادان قرآن ناطق را به خیال خام تمسك به قرآن رها ساختند و پراکندگی در لشکر باعث شد که امام بر خلاف رضایتش حکمیت أبو موسی اشعری را بپذیرد، عمرو بن عاص این پیر مرد ساده لوح را فریب داد و امام را از حکومت کنار زدند، پس از آنکه عمرو بن عاص أبو موسی را فریب داد او فریاد زد: تو را چه می‌شود خدایت لعنت کند تو مثل سگی هستی که زبان در آورده باشی، عمرو بن عاص او را به کناری زد و گفت: تو مثل خری هستی که کتاب بارت کرده باشد. چون خبر دردناک خلع امام بوسیله أبو موسی بین مردم عراق پخش شد آتش فتنه زبانه کشید، امام در چنین موقعیت اسفناکی صلاح دید که

فردی برای هدایت مردم سخن گوید، از اینرو رو به فرزندش حسن علیه السلام کرد و گفت: پسر برخیز و در باره ابو موسی و عمرو بن عاص سخن بگو، امام حسن علیه السلام برخاست و چنین فرمود: ای مردم درباره این دو مرد که به حکمیت انتخاب شدند سخن بسیار گفتند، ما آنان را انتخاب کردیم تا از قرآن بر ضد هوسها حکم دهند، ولی آنها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند، بنابراین چنین کسانی را نباید حکم نام نهاد، بلکه آنان محکوم علیه هستند.

در جنگ نهروان: پس از جنگ صفین آنان که امام را مجبور به پذیرش حکمیت ابو موسی کرده بودند، بر امام اشکال گرفتند که چرا حکمیت او را پذیرفتی، تا اینکه از کوفه بیرون آمدند و در نهروان اردوگاهی برپا ساختند، پس از آنکه چند نفر را بقتل رساندند امام به جانب آنان حرکت کرد و پس از جنگ سختی آنان را بقتل رساند، امام حسن علیه السلام در این جنگ نیز همانند جنگهای گذشته با رشادت و دلیری خاص خود به یاری امام برخاست و با سخنان آتشین خود مردم را به یاری پدرش و نبرد با خوارج فرا خواند.

در شهادت پدر: پس از جنگهای بی نتیجه خونین صفین و نهروان ارتش امام دچار ناتوانی و خستگی شد و سستی در یاران آن حضرت پدیدار گردید، دعوت او را نپذیرفته و از فرامینش اطاعت نمی نمودند، این سختی ها و ناگواریها چنان کام امام را تلخ ساخته بود که دیگر زندگانی برایش دردناک و مصیبت بار بود و همیشه آرزوی مرگ می کرد تا از این دنیای سیاه و تاریک به جهان روشنی ها کوچ کند و هر لحظه این آرزو را

تکرار می کرد و از خدایش تمنای شهادت می نمود.  
چنان که قبل از حادثه شهادتش از این دعاها و فریادها به فرزندش  
حسن علیه السلام حکایت کرد و فرمود: دیشب اندکی به خواب رفتم و  
چشمهایم بهم آمد، رسول خدا را دیدم که به نزد من آمده است، گفتم: ای  
پیامبر خدا می بینی که از امت تو چه کثری ها و دشمنی ها بر سر من آمده  
است، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدایا از اینها بهتر را به من ده و از من  
بدتر را به آنان مسلط کن.

یاران امام که از ترور آن حضرت احساس خطر می کردند از امام  
خواستند که برای خود نگهبانانی انتخاب کند ایشان پذیرفته و فرمودند:  
فعلا تیری نیست که به من رسد و ضربه ای نیست که مجروحم سازد.  
تا اینکه ماه رمضان فرا رسید، ماهی که آن قدر ارزش و منزلتش و الا  
است که ماه خدا نامیده شده، و قرآن کریم در آن نازل گردیده است، در آن  
شبها امام افطار را گاه در منزل فرزندش حسن علیه السلام و گاه در منزل  
حسین علیه السلام و گاه در منزل دخترش زینب صرف می کرد ولی بیش از سه  
لقمه نمی خورد و می فرمود: دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه دیدار  
کنم.

شب نوزدهم آن ماه را امام با هیجانی بسیار آغاز نمود، در صحن  
خانه با اندوه و اسف و در عین حال با شور و اشتیاق راه می رفت و به  
آسمانها نگاه می کرد و از وقوع حادثه ای بزرگ که در این شب رخ می دهد  
خبر می داد و می فرمود: دروغ نگفت و دروغگو نبود، امشب است آن  
شبی که به من وعده داد.

هنگامی که امام خواست از خانه بیرون رود مرغابی هایی که در خانه بودند به فریاد آمدند، امام حسن علیه السلام پیش آمد و گفت: چرا این وقت از خانه بیرون مروید، امام فرمود: خوابی که دیشب دیدم مرا بر این کار وا داشت، آنگاه امام خواب را نقل کرد و سپس فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود پدرت کشته شده و ماتم تمامی مردم مکه و مدینه را فرا می گیرد، سراپای امام حسن علیه السلام را وحشتی بزرگ فرا گرفت و اندامش بلرزید و پرسید: این فاجعه کی اتفاق می افتد؟ امام فرمود: خداوند در قرآن می فرماید:

هیچ کس نمی داند فردا چه بدست می آورد و در کدام سرزمین مسمیرد، ولی حبیب پیامبر خدا فرمود: این حادثه در دههء آخر ماه رمضان رخ داده و قاتلم پسر ملجم است، امام فرزندش را سوگند داد که به خانه باز گشته و بخوابد و امام حسن علیه السلام چاره ای جز اطاعت نیافت و امام در تاریکی سحرگاه از خانه به مسجد رفت (۱).

حضرت علی علیه السلام آن شایسته ترین موجودی که بعد از پیامبر از آغاز تا پایان آن به روزگار چهره نموده و عنصر یگانه ای که همهء فضائل را حائز گردیده و سیرت پاکش از همهء نقائص و آلودگی ها مبرا است بدست شقی ترین افراد، در محراب عبادت خون آلود بر زمین، مردم از هر سوی به مسجد شتافتند و با صدای بلند مگریستند، پیشاپیش همه فرزندانش بسوی پیکر خونین پدر روی آوردند، امام در محراب افتاده بود و گروهی می خواستند امام را برای نماز آماده کنند ولی امام توان حرکت نداشت، آن حضرت نگاهش به امام حسن علیه السلام افتاد و فرمود که

-----  
۱ - در استیعاب آمده که امام حسن علیه السلام با پدرش از خانه بیرون رفت و از او جدا شد.

ایشان با مردم نماز بخواند، پس از نماز امام حسن علیه السلام سر پدر را به دامان گرفت و در حالی که قطرات اشک بر چهره اش می ریخت گفت: کدامین جنایت کار با شما چنین کرد؟ فرمود: همان پسر زن یهودی عبد الرحمان بن ملجم، گفت: از کجا فرار کرد، فرمود: لازم نیست کسی به دنبالش برود به زودی او را در مسجد می آورند، لحظه ای نگذشت که او را به مسجد آوردند، امام حسن علیه السلام به او گفت: ای لعنت شده، امیر المؤمنین و امام المسلمین را کشتی، این پاداش خیرخواهی های او بود که پناهت داد و به خود نزدیکت ساخت و اکنون پاداش خدمات او را چنین دادی.

امام حسن علیه السلام پدر را به خانه انتقال داد، و بهترین پزشک کوفه (اثیر بن عمرو سکونی) را برای معالجه حضرت حاضر نمود، پس از آنکه پزشک گفت: ای امیر المؤمنین وصایایت را بکن که خواهی مرد، امام حسن علیه السلام سراسیمه و گریان آن چنان که قلبش در آتشی از اندوه می سوخت به پدر گفت: پدرم پشتم را به مرگت شکستی، چگونه می توانم تو را به این حالت ببینم، امام به نرمی فرمود: پسرم دیگر از امروز به بعد بر من غم مخور و زاری مکن امروز جدت پیامبر و جده ات خدیجه و مادرت زهرا را دیدار می کنم و فرشتگان هر لحظه انتظار قدم مرا می کشند، پس بر من اندوه نکن و گریه منما.

امام در این حال بیهوش شد و آنگاه که به هوش آمد فرزندش را گریان دید برای تسکین خاطر او فرمود: پسرم چرا مگر بی از امروز بر پدرت دیگر اندوه و دردی نیست، پسرم گریه مکن تو هم روزی با زهر شهید می شوی و برادرت حسین علیه السلام را هم با شمشیر خواهند کشت.

آنگاه امام رو به فرزندانش کرد و وصایای خود را فرمود، و هنگامی که احساس مرگ کرد و دانست به زودی به دیدار خدایش خواهد شتافت امر خلافت را به فرزندش امام حسن علیه السلام وا گذاشت و از فرزندانش و بزرگان خاندان و پیروانش بر این امر گواه گرفت، و نامه ها و سلاحش را به او تفویض کرد و فرمود: پیامبر به من سفارش کرد که اینها را به تو بسپارم.

و امام در حالی که آیات قرآن تلاوت می کرد روحش از این تیره خاکدان پرواز کرد، پس از او دنیا تاریک شد، چرا که او نوری بود که خدایش آفرید تا ظلمتهای سهمگین جهان را روشنایی بخشد.

امام حسن علیه السلام به تجهیز پدر شهیدش پرداخت و پیکر مطهرش را غسل داد و کفن نمود، و چون پاره ای از شب گذشت به همراه چند تن از یاران وفادار آن حضرت در حالی که جبرئیل و میکائیل جلوی جنازه ایشان را گرفته بودند او را از کوفه به نجف اشرف برده و در آنجا دفن کردند. در این هنگام مقام خلافت به وجود امام حسن علیه السلام زینت یافت و زمامداری حکومت اسلامی با وصیت امیر المؤمنین علیه السلام به ایشان رسید، و از طرف دیگر معاویه با تمام قوا به جلب افراد ساده لوح و نادان مشغول بود.

آغاز خلافت امام و دسیسه های معاویه

هنگامی که خلافت به امام حسن علیه السلام رسید موجی از اندوه و اضطراب معاویه را فرا گرفت و دچار سرگردانی شدیدی گردید، زیرا

می دانست آن حضرت در نهاد مردم موقعیت بزرگی را داراست و در بین مردم محبوبیت عظیمی دارد، و از طرف دیگر نمی توانست برای مخالفت با امام از حربه قتل عثمان و خونخواهی از او استفاده کند، چرا که آن حضرت به هنگام مؤحاصره عثمان از مدافعین او بشمار می آمد.

آنچه از مذاکرات معاویه با یارانش بدست آمد عبارت بود از:

۱ - نوشتن نامه هائی برای بزرگان و رؤسای قبائل و سرشناسان شهرها و دادن رشوه های کلان به آنها.

۲ - اعزام جاسوسان و خبر گزارانی به همه شهرهائی که خلافت امام را پذیرفته بودند.

در اجرای این امر دو جاسوس ماهر و مورد اعتمادش را به کوفه و بصره فرستاد، این دو جاسوس در کوفه و بصره دستگیر شده و امام حسن علیه السلام و عبد الله بن عباس که از طرف امام حاکم بصره بود آن دو را بقتل رساندند.

پس از این جریان امام طی نامه ای به معاویه اخطار کرد و او را تهدید به جنگ نمود، معاویه که از وصول نامه امام بشدت ناراحت شده بود در صدد بر آمد از فریبکاری خود عذرخواهی نموده و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده دفاع کند، و در این مورد چاره ای جز این نداشت که خوشحالی خود از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را انکار کند، و در باره اعزام جاسوسها هم بهتر دید که جریان را مسکوت گذارد و از بیان آن چشم پوشی نماید.

معاویه در پاسخ نامه عبد الله بن عباس نیز همین شیوه را به کار برد،

در پی این جریان ابن عباس نامه ای به امام نوشت و آن حضرت را به جنگ به امام برانگیخت.

جنگ سرد میان امام و معاویه

امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که همچون دیگر مسلمانان در دایره مجتمع اسلامی قرار بگیرد، در این نامه امام اشاره کرد که مقام خلافت مقام والائی است که در انحصار خاندان پیامبر می باشد و هیچ کس حق احراز آن را ندارد، و نیز راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر در مسأله غضب خلافت را این گونه بیان داشت، که علت خاموشی ما ترس از پراکندگی امت بود و برای نگاهداری جامعه اسلامی و اعلام کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن در دادیم.

معاویه در پاسخ امام دوباره دست به فریب و نیرنگ زد و ضمن اعتراف به حقوق خاندان پیامبر و این که مردم حق آنان را نشناختند گفت: گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران امر خلافت را به قریش واگذارند در صورتی که اصحاب شایسته و نیکوکار پیامبر همگی با امیر المؤمنین بودند و به خلافت أبو بکر راضی نشدند، از سخنان شگفت آور معاویه آن بود که در این نامه ذکر کرد که اگر می دانستم تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاه تر و در سیاست چیره دست تری و بهتر می توانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت به تو وا می گذاردم.

پس از این نامه معاویه نامه تهدید آمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود برحذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، ولی امام به تهدیدهای او اعتنائی نکرد و در پاسخ بد درست اندیشی و پافشاری در جنگ پرداخت.

این آخرین نامه ای بود که بین امام و معاویه مبادله شد و پس از آن معاویه دانست که نیرنگهایش اثری نخواهد داشت و اشتباهکاریهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید، و دانست که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و به تهیه وسائل نبرد پرداخت. اعلام جنگ

در مباحث گذشته دانستیم معاویه می خواست با نیرنگهایش امام را از صحنه خارج سازد، ولی پس از عدم موفقیت در آن راهها دانست بهترین راه برای حصول آرزوهای طلائیش اعلان جنگ است، که اگر این اقدام را صورت ندهد فرصتی برایش باقی نمی ماند، ضمن آنکه اموری چند او را بر این کار وادار کرد:

۱ - او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه اسلام و رؤسای قبائل برقرار کرد، و دین و دل آنان را با پول اندکی خرید و به وعده های فراوان و پوشالی امیدوار شان ساخت، و آنان نیز در نهان به او قول همکاری با او و نیز خیانت به امام را داده بودند، و دلیل این جریان بخشنامه هائی است که معاویه به کارگزاران خود نوشت و آنان را به

آمادگی برای جنگ فرا خواند، تا هر چه زودتر به او بپیوندند و در این نامه ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته اند.

۲ - او می دانست که سپاهیان امام دچار تفرقه و پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سر پیچیده اند.

۳ - آگاهی به خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید می کرد و شام از آن در امان بود، و آن نفاق افکنی خوارج بود که نقشه ای شوم خود را در تمام عراق مطرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم بر مانگیختند.

۴ - شهادت امام علی علیه السلام که باعث بی بهره نمودن عراق از پیشوائی موجه شد.

هم چنان که گفتیم مسائل ذکر شده باعث شد معاویه در اعلان جنگ شتاب ورزد و در غیر این صورت همه تلاشهایش را برای تأخیر جنگ و عقد پیمان موقت به کار می برد، چنان که با امپراطور روم چنین روشی را پیش گرفت.

بر اساس این تفکر معاویه بخشنامه ای که مضمون واحدی داشت به همه کار گزاران و فرماندارانش نوشت و همه را به آمادگی جنگی با امام برانگیخت و دستور داد که با همه نیروها و وسائل خود برای نبرد با او به معاویه بپیوندند.

ترس مردم عراق از شامیان

وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش بسوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه شده و وحشت آنان را فرا گرفت، هنگامیکه

امام از این خبر آگاهی یافت مردم را برای اجتماع نمودن فرا خواند و آن گاه بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی دستور داد مردم آماده شده و بسوی نخيله که قرارگاه نظامی ایشان بود حرکت کنند. مردم که از سپاه شام می ترسیدند گوئی مرگ را در جلوی دیدگانشان می دیدند، از اینرو رنگشان زرد و زبانشان لال شد، و سلامتی و تن آسائی را بر هر کار ترجیح می دادند. هنگامی که صحابی بزرگ پیامبر (عدی بن حاتم) سکوت مردم را دید چنین گفت:

من عدی بن حاتم هستم، سبحان الله، چه موقعیت زشت و رسوائی دارید، آیا فرمان امام و فرزند پیامبرتان را نمی پذیرید، کجایند آن سخنوران توانائی که زبانشان به هنگام سخن دلها را می شکافت، شما هنگامیکه دیواری را می بینید مثل روباهان به سوراخ مخزید آیا از دشمن خدا نمی ترسید و عیب و ننگ آن را نمی فهمید، آنگاه رو به امام کرد و فرمانبرداری خود از ایشان را اعلام داشت و در پایان گفت: من اکنون به قرارگاه می روم هر کس می خواهد با من بیاید، او از مسجد خارج شد و بدون آنکه کسی او را همراهی کند به نخيله رفت.

همچنین سرداران بزرگ لشکر امام از رفتار مردم دچار خشم و سراسیمگی فراوان شدند، و مردم را از سستی شان بر حذر داشته و روح نشاط و هیجان برای جنگ و رویارویی با دشمن را در آنها برانگیختند، امام از ابراز وفاداری شان قدردانی کرد.

تشکیل لشکر امام

امام با شتاب برای مبارزه از کوفه خارج و (مغیره بن نوفل) را بجای خود گذارد و خود با سپاه فراوان ولی سست نهاد به نخيله رفت، در آنجا اندکی توقف کرد و به تجهیز سپاهیان پرداخت، و بعد از آنجا کوچ کرد تا به (دیر عبد الرحمان) رسید و در آنجا سه روز توقف نمود، و تصمیم گرفت برای ارزیابی موقعیت دشمن و عدم پیشروی آنان گروهی را بسوی معاویه گسیل دارد.

آن حضرت برای اجرای این مأموریت گروهی که تعدادشان به دوازده هزار نفر می رسید را به سر پرستی پسر عمویش عبیدالله بن عباس انتخاب کرد و قبل از حرکت آنان عبیدالله بن عباس را فرا خواند و سخنانی را با او در میان گذارد، که متضمن سفارش آن حضرت به نرمی و مهربانی با سپاهیان و عدم پیشدستی به نبرد با معاویه و این که در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و در صورت مرگ عبیدالله، آنان رهبران لشکر هستند.

از آنجا که در این قسمت مباحث مهمی وجود دارد و آغاز صلح آن حضرت از اینجا نشأت می گیرد مواردی را متذکر می گردیم:

۱ - علت انتخاب عبیدالله: این سؤال شاید مطرح شود که چرا امام عبیدالله را تعیین کرد با توجه به اینکه افراد دیگری در لشکر حضور داشتند، در پاسخ باید گفت: عبیدالله مردی با کفایت و توانا و شایستهء احراز چنین مقامی بود، و بر اساس این کفایت از طرف امام علی علیه السلام به

حکومت یمن منصوب گردید، و گمان می رفت که او نهایت سعی خود را در جنگ با معاویه به انجام رساند، زیرا او در مقام خونخواهی و انتقام از معاویه بود، چرا که بسر بن ارطاة سردار خونخوار معاویه دو فرزند او را در هجوم به یمن فجیعانه بقتل رساند که همسرش دچار جنون گردید، و از طرف دیگر امام مقام فرماندهی را در مثلثی از او و قیس بن سعد و سعید بن قیس قرار داد.

۲ - تعداد سپاهیان امام در نبرد با معاویه را از بیست هزار نفر تا یکصد هزار نفر نوشته شده اند، و از گفتار ابن اثیر و ابو الفداء ظاهر می شود که سپاهیان امام همان افرادی بودند که با علی علیه السلام بیعت نمودند، و آنان بر اساس گفتار نوف بکالی و سخن ابن اثیر چهل هزار نفر بودند، تأیید دیگر این مطلب گفتار مسیب بن نجیه با امام است که گفت: در شگفتم که تو با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی.

۳ - چگونگی سپاهیان: ارتش عراق که به همراه امام برای نبرد با معاویه بسیج شده بود وضع نابسامانی داشت و در فتنه ها و آشوبها فرو رفته بود، و موج بدبختی در آن به حدی بود که خطرش برای امام از خطر معاویه بزرگتر بود.

شیخ مفید وضع ارتش امام را این گونه تشریح می کند: مردم عراق که به همراه امام آمادهء جهاد شدند ارتشی بس عظیم و سنگین بودند، ولی بتدریج سست و سبک و اندک گردیدند، زیرا از گروههای مختلفی تشکیل شده بود، بعضی شیعیان امام و پدرش بودند، و بعضی از خوارج که می خواستند به هر گونه که پیش آید به جنگ معاویه روند، برخی

فتنه انگیزانی بودند که فقط دل به غارت و غنیمت بسته بودند، و گروهی شکاک که حق را از باطل بدرستی نمی شناختند، و عده زیادی که پیرو تعصبهای قبیله ای بودند و از رؤسای قبائل پیروی می کردند و کاری با دین نداشتند، آنگاه شیخ مفید درباره وضع روحی و اجتماعی آنان منویسد: جنگ را ناخوش می داشتند و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند.

آغاز شکست سپاه اسلام

پس از آنکه امام فرماندهی مقدم سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد، او به همراهی سپاه حرکت کرد، تا به (مسکن) رسید و در آنجا اردو زد، و رویاروی سپاه معاویه قرار گرفت، معاویه طبق شیوهء همیشگی خود برای درهم شکستن روحیه سپاه از چند راه به تضعیف روحیه این گروه که بعنوان مقدم سپاه امام بودند همت گماشت:

۱ - اعزام جاسوسها: نخستین دسیسهء خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام اعزام جاسوسان و خبر گذاران بود تا لشکریان را بترسانند و آنان را به سستی و پستی کشانند، و در این ماجرا همگی يك سخن را تبلیغ کردند، یعنی: حسن بن علی طی نامه هائی معاویه را به صلح دعوت کرده است پس چرا شما خود را به کشتن می دهید، این دروغ موجی از سراسیمگی و ترس در میان سپاه را برانگیخت و روح تمرد را در واحدهای لشکر پدید آورد.

۲ - پخش رشوه: معاویه برای تخریب روحیه سپاه، سرداران سپاه

و بزرگان لشکر را با پولهای گزاف خریداری کرد و واگذاری پسته‌های حساس را به آنان وعده داد، و آنان نیز ناجوانمردانه دعوت او را پذیرفته و به جانبش می رفتند، و در تاریکی شب و روشنائی روز به سپاهیان معاویه می پیوستند، عبیدالله هم هر روز این گزارشها را به امام می داد.

۳ - فریب عبیدالله بن عباس: معاویه که گروه زیادی را بسوی خود جلب کرده بود تصمیم گرفت با فریب رهبر لشکر سپاه را درهم ریزد، از اینرو نامه ای به این مضمون برای عبیدالله نوشت: (حسن نامه ای به من نوشته و در خواست صلح نموده است تا حکومت را به من واگذارد، اگر همین حالا بپیوندی فرمانده خواهی بود و اگر نه فرمانبردار می گردی، اگر حالا دعوتم را بپذیری يك ميليون درهم خواهی گرفت، اکنون نیمی از این پول را به تو می دهم و نیم دیگر را به هنگام ورود به کوفه به تو خواهم داد)، مسلماً عبیدالله می دانست که این سخن دروغی بیش نیست زیرا صلح امام با لشکرکشی او سازگار نبود، بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده دیگر نیازی به جلب سائر افراد و تطمیع آنان نمی باشد، مضافاً این گشاده دستی معاویه و دادن پول گزاف بی معناست.

نامهء معاویه در دل عبیدالله شوری به پا ساخت و برای ارتکاب ننگین ترین عمل زندگیش به اندیشه فرو رفت، فرمانده بودن و بدست آوردن پول چشم او را خیره کرده بود، او می دانست که در حکومت اسلامی هرگز مقدار کمی از این پول کلان نیز به او نخواهد رسید، و بالاخره نفس خیانت کار و فریبکارش بر او چیره شد، و ناجوانمردانه پیمانش را با امام زمان خود شکست و از لشکر اسلام کناره گرفت، و به خدا و رسول

و امیرمؤمنان خیانت کرد و به قرار گاه ظلم و کفر و جنایت پیوست و برای همیشه جامهء ننگ و رسوائی و خیانت را بر اندامش قرار داد، در تاریکی شب به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان اردوگاه امام را ترك و به قرارگاه سپاه شام پیوست.

سراسیمگی سپاه اسلام

نقشهء خائنانه ای که معاویه در مورد عبیدالله به اجرا گذارد از مهمترین عوامل پیروزی او بشمار می آید، چرا که انحراف ننگین او سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه را از هم پاشید، سحرگاهان باقیماندهء سپاه سراغ فرماندهء خود را گرفتند تا با او نماز گذارند ولی او را نیافتند، و چون از خیانتش آگاه شدند موجی از ترس و وحشت آنان را فرا گرفت و میان سپاه اختلاف افتاد.

قیس بن سعد که این خیانت را نظاره کرد با تصمیم قاطع سپاهیان را فراهم آورد و با آنان نماز گذارده و بعد از نماز برای مردم سخن گفت تا دلهاشان را اطمینان بخشد، مذمت عبیدالله و خاندان او را نمود و احساسات سپاهیان را برانگیخت تا آنجا که همه به او پیوسته و گفتند: شکر خدای که او را از میان ما بیرون برد، قیس آنگاه نامه ای به امام نوشت و شرح ماجرا را بیان داشت.

خدا می داند که به هنگامی که امام این گزارشات را می خواند چه غم جانگذار و دردی جانکاه به جانش فرو می آمد، او دانست که سپاهیانش ایمانی نداشته و به هنگام جنگ او را به دشمن می سپارند، سپاهیان که با

امام در مدائن بودند چون از خیانت عبیدالله آگاه شدند به فتنه انگیزی پرداختند و موج ترس و اضطراب همه را فرا گرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی برای پیوستن به معاویه و دریافت پول فراوان بودند. معاویه برای آنکه بیشتر بتواند سپاه اسلام را درهم ریزد و به مطامع دنیوی خود برسد بوسیلهء جاسوسان خود اخباری را در سپاه اسلام در (مسکن) و (مدائن) منتشر ساخت، از جمله:

۱ - در (مدائن) شایع کرد که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و به او پیوسته است، و مردم که خیانت عبیدالله را دیده بودند در پذیرش آن شکی به دل راه نمی دادند.

۲ - در (مسکن) هم متقابلاً شایع کرد که امام به معاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آن را پذیرفته است.

۳ - همچنین در (مدائن) شایع کرد که قیس بن سعد کشته شده پس فرار کنید، این شایعات جعلی روحیه سپاه اسلام را بشدت درهم کوبید و سایهء فتنه و آشوب بر آنان سایه افکند.

حوادث (مدائن)

گفتیم که معاویه مقدم سپاه اسلام را با فریب و تطمیع رهبران لشکر و افراد پر نفوذ از هم پاشید، و ترس و وحشت را بر آنان مستولی ساخت، در جهت دیگر معاویه در مورد سپاه امام در (مدائن) نیز به اقداماتی دست زد، نخستین اقدامش فرستادن عبد الله بن عامر بود که در برابر سپاه اسلام این گونه سخن گفت:

ای مردم عراق من جنگ را به صلاح شما نمی دانم، من از پیش معاویه می آیم و او با سپاهی انبوه بسوی شما می آید، سلام مرا به ابو محمد (امام حسن علیه السلام) برسانید و بگوئید تو را به خدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهائی ده، این سخن روحیهء مردم را از جنگ زدود و ترسی سخت در بین آنان پدید آورد.

از طرف دیگر بزرگان قوم را با بخشیدن پولهای کلان، وعدهء دادن پست های مهم و مقامات بالا مانند استانداری، فرماندهی سپاه، و وعده ازدواج با یکی از دخترانش فریب می داد، چنان که شیخ صدوق در این باره می گوید: معاویه یکی از جاسوسهای خود را نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن علیه السلام را بطور ناگهانی بکشد فرماندهی سپاه را به آنان خواهد بخشید یا دخترش را به همسری آنان در می آورد، و یا چندین هزار درهم به ایشان می بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می پوشید و هر گاه به نماز می ایستاد آن زره را در برداشت.

آنان که در لشکر امام قرار داشتند برای آنکه بتوانند نزد معاویه مقرب تر باشند و گوی سبقت را از دیگران بر بایند گروه گروه به معاویه نامه می نوشتند، این نامه ها متضمن دو مطلب بود:

- ۱ - تسلیم کردن امام پنهانی یا در آشکار.
- ۲ - بقتل رساندن امام هر زمان که معاویه بخواهد، معاویه هم عین نامه ها را برای امام می فرستاد، امام با دریافت نامه ها به خیانت یارانش یقین پیدا کرد.

## خیانتی دیگر

حادثه اسف بار دیگری نیز به وقوع پیوست، امام فرماندهی از قبیلهء کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد تا در آنجا فرود آمده و تا رسیدن دستور منتظر باشد، معاویه که از جریان با خبر شد پیکی را نزد او فرستاد که اگر بسوی ما بیائی فرماندهی یکی از نواحی شام یا عراق را به تو وا می گذاریم و پانصد درهم نیز برایش فرستاد، فرماندهء خائن به همراه دویست نفر از نزدیکانش به معاویه پیوست، امام پس از شنیدن این خبر برای مردم سخن گفت و بی وفائی و خیانت کار بودنشان را متذکر گردید، و خبر داد که فرد دیگری را می فرستم او نیز خیانت می کند، آنگاه مردی از قبیلهء بنی مراد را با چهار هزار نفر گسیل داشت و در حضور مردم او را سوگند داد که خیانت نکند، فرمانده مرادی به انبار که رسید همان وعده ها او را نیز فریب داد و راه سپاه کفر را پیش گرفت، این گونه خیانتها دیگر روحیه ای برای سربازان باقی نگذارد و زلزله ای در بنیان لشکر پدید آورد. پیامدهای تلخ حوادث

سپاه امام آن قدر به پستی گرائید که از هر گونه گناه و تباهی پروا نداشتند، این امور پیامد خیانت رهبران لشکر بود که به وقوع پیوست:

۱ - غارت اردوگاه امام: آنان آنچنان به پستی گرائیدند که اموال یکدیگر را به غارت می بردند و حتی وسائل و اثاثیهء امام را به یغما بردند، و بنابر آنچه در بعضی از کتب تاریخی آمده حتی فرشی که امام بر روی آن

می نشست را نیز غارت کردند و ردا را از دوش آن حضرت برداشتند.

۲ - تکفیر امام: کار جهل و سیه دلی یاران امام به جایی رسید که بعضی حکم به تکفیر فرزند پیامبر دادند، و جراح بن سنان به قصد کشتن امام برایشان تاخت و فریاد زد: ای حسن تو هم مانند پدرت مشرک شدی، تعجب از آنجاست که گروهی این تجاوز و گستاخی به ساحت قدس فرزند پیامبرشان دیدند ولی سکوت نمودند و او را سرزنش نکردند.

۳ - سوء قصد به امام: دردها و رنجهای امام به اینجا پایان نیافت بلکه دردهای بزرگتری نیز در انتظار ایشان بود، آن حضرت بوسیلهء رشوه گیران و خوارج سه بار مورد سوء قصد واقع شد: يك بار به هنگام نماز تیری بسوی آن حضرت انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید، بار دیگر جراح بن سنان بر ران آن حضرت ضربتی فرود آورد.

شیخ مفید در این مورد گوید: امام برای تشخیص میزان فرمانبری اصحابش خطبه ای خواند و تصمیم خود به صلح را بیان داشت، زمزمه هایی بلند شد که این مرد کافر شده است، از اینرو به خیمه امام هجوم آورده و آن را غارت کردند و مرد تبهکاری بنام عبد الرحمان بن عبد الله بن جعال ازدی بر امام حمله برد و عبا را از دوش ایشان برداشت، امام را از آنجا حرکت دادند، چون امام به (مظلم ساباط) رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه ای بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت و فریاد زد: الله اکبر، ای حسن تو هم مانند پدرت به خدا شرك آوردی، و با دشنه اش ران امام را درید، امام گردن او را کشید، و هر دو بر زمین افتادند، دو نفر از شیعیان به یاری آن حضرت شتافتند، و آن حضرت که به سختی

مجروح شده بود را روی تختی خواباندند و به مدائن بردند (۱).  
بار سوم با خنجر در وقت نماز به آن حضرت حمله کرده  
و مضر و بش ساختند.

امام در برابر این حوادث

آنچه پیش آمده بود امام را در وضعیتی سخت قرار داد، برای  
تصمیم گیری در برابر آنچه به وقوع پیوسته بود گروهی از سران و بزرگان را  
دعوت کرد و برای ایشان سخن گفت و زیانهای صلح با معاویه را بر شمرد،  
ولی گفتار امام اثری نمی بخشید و آنان از فرصت معالجهء امام استفاده کرده  
و برای پیوستن فضاحت بار به معاویه بیشتر تلاش می کردند، وضع امام در  
این موقعیت موجب سرگردانی و حیرت بود، از يك سو مبارزه با معاویه  
جهادی واجب می دید، و از سوی دیگر از هم پاشیدگی و روحیهء خیانت  
آمیز سپاهیان را می نگریست، با اینکه از اصلاحشان نا امید بود باز  
خواست يك بار دیگر میزان پایداریشان را در صورت وقوع جنگ بیازماید  
از اینرو برای آنان خطبه خواند، هنوز خطبه امام پایان نیافته بود که از هر  
سو فریاد سپاهیان برخاست: زنده ممانیم زنده ممانیم.

امام پس از این ماجرای دردناك دانست که اگر بخواهد با معاویه  
بجنگد تنها و دست خالی می ماند، با مشاهدهء چنین موقعیت سیاه و  
دردناك امام مصلحت را در پذیرش صلح دید و بیش از آنکه فاجعه ای  
ننگین پیش آید در قبول آن شتاب ورزید.

---

۱ - ارشاد المفید: ۱۷۰.

یزید بن وهب جهنی گوید: به عیادت امام که از شدت جراحت در مدائن بستری بود رفتم و گفتم: ای پسر پیامبر مردم سرگردانند، امام با اندوه بسیار فرمود: به خدا قسم من معاویه را از اینها بهتر می دانم که خود را شیعه من شمارند و آهنگ جانم را دارند و خیمه ام را غارت می کنند و اموال را می برند، به خدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شوم و خاندانم نابود گردد، به خدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینان بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینان گردن مرا گرفته و تسلیم دشمن می کنند و آنگاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت مگذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم می ماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همواره منت می گذارند.

امام در این گفتار با بهترین وجه آنچه در قلب داشت را ظاهر ساخت و واقعیت را بیان نمود، و می دانست که جنگ در این لحظات بی معنا بوده و به نابودی و خواری هر چه بیشتر می انجامد، از اینرو چاره ای جز صلح با معاویه ندید.

پیمان صلح

امام حسن علیه السلام هنگامیکه بر اثر شرائط نامساعد جنگ را بر خلاف مصالح جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد، و ناگزیر صلح و آتش بس را پذیرفت، بسیار کوشش نمود تا هدفهای عالی

خود را به قدر امکان بوسیله صلح و به نحو مسالمت آمیز تأمین نماید. از طرف دیگر چون معاویه در برابر برقراری صلح و بدست گرفتن قدرت حاضر به دادن هرگونه امتیاز بود، امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نمود و موضوعات مهم و حساس که در درجه اول اهمیت قرار داشت را در آن قرار داد.

متن صلح امام علیه السلام در کتب مربوط بطور کامل و به ترتیب ذکر نشده، بلکه هر يك از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده از کتب مختلف می توان صورت کامل آن را تقریباً ترسیم نمود، که عبارتند از:

- ۱ - واگذاری حکومت به معاویه به شرط آنکه معاویه بر طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند.
- ۲ - خلافت بعد از معاویه برای امام حسن علیه السلام بوده و معاویه حق انتخاب جانشین را ندارد.
- ۳ - توقف دشنام دادن به حضرت علی علیه السلام.
- ۴ - ترجیح بنی هاشم بر دیگران در تقسیم بیت المال، و تقسیم مبالغی پول بین بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین.
- ۵ - تعهد معاویه به در امان بودن تمام مردم از تعقیب و آزار او، و عدم آزار شیعیان علی علیه السلام در هر کجا که باشند، و در امان بودن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سائر خاندان پیامبر. در پایان معاویه تعهد به اجرای آن نموده و بزرگان شام بر آن گواهی دادند.

نقض پیمان صلح

با دقت در پیمان صلحی که بین امام و معاویه منعقد گردید انسان می یابد که امام که بر اثر حوادث تلخ قادر با نبرد رویاروی با معاویه نبود، اما نتوانسته بود با این قرارداد اهداف خود را تا حد امکان تأمین نماید، اما حوادث آینده بر خلاف این معنا را ثابت کرد.

پس از انعقاد پیمان صلح برای تأیید آن در حضور مردم امام و معاویه به همراه سپاهیانشان وارد شهر کوفه شدند، معاویه در اولین گفتارش پس از انعقاد پیمان به مردم چنین گفت:

من به خاطر این با شما ن جنگیدم که نماز خوانده و حج بجای آورید و زکات بدهید، چون می دانستم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم - تا آنجا که گفت: - آگاه باشید هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بسته ام زیر پاهای من بوده و هیچ گونه ارزشی ندارد.

پس از این ماجرا و بدست گیری قدرت معاویه اهانت به علی علیه السلام را بیش از پیش رواج داد و زندگی را بر شیعیان آن حضرت تنگ و دشوار ساخت، حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانید، و دیگر شیعیان آن حضرت را مورد سخت ترین آزار و اذیت قرار داد، که آنها یا زندانی و یا متواری و دور از خانه خود بودند.

ابن ابی الحدید گوید:

شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند، بنی امیه دستها و پاهای

اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند را بریدند، هر کس که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و اله بود زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، یا خانه اش را ویران کردند، شدت فشار و تزییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی علیه السلام از اتهام به کفر و بی دینی بدتر شمرده می شد و عواقب سخت تری بدنبال داشت.

رفتار معاویه نسبت به شیعیان هر روز بیشتر می شد، و این وضع نسبت به اهل کوفه که مرکز شیعیان آن حضرت بشمار می رفت از هر جا بدتر بود.

معاویه زیاد بن ابیه را حاکم شهر کوفه و بصره نمود و او که روزی در صف شیعیان امام علی علیه السلام بود و آنان را به خوبی می شناخت، آنان را در هر جا که به ایشان دست می یافت را گرفته و دستها و پاهایشان را قطع، یا از درختان خرما آویزان، و یا کور و نابینا می ساخت.

زیاد بن ابیه به جای خود چند روزی سمره بن جندب را حاکم بصره نمود، او در این مدت هشت هزار نفر را بقتل رسانید، وطبری از ابو سوار عدوی نقل می کند که می گوید: سمره در يك صبحگاه چهل و هفت نفر از بستگان مرا که حافظ قرآن بودند را کشت (۱).

این امور مردم را به اهداف شوم بنی امیه و مخالفان آنان با مقدسات اسلامی هر چه بیشتر آشنا ساخت و زمینه ساز انقلاب خونین عاشورا گردید.

---

۱ - تاریخ الامم والملوک ۶: ۱۳۲.

رفتار دو گونه‌ء امام حسن و امام حسین علیهما السلام در برابر بنی امیه از بحثهای پیشین فلسفه صلح امام با معاویه دانسته شد، اما ممکن است این سؤال در ذهن بیاید که چرا دو امام دو گونه عمل نمودند، این پاسخ را باید در شرائط زمانهای آنان دانست که عبارتند از:

۱ - معاویه در دوران زمامداری خود با حيله گری سعی می کرد به حکومتش رنگ شرعی و اسلامی دهد و ظواهر اسلام را حفظ کند، بعلاوه او در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت، که فرزندش یزید فاقد آن بود، همین دو موضوع پیروزی قیام و شهادت در زمان حکومت وی را مورد تردید قرار می داد، و از اینرو مردم جنگ آن حضرت را با معاویه بیشتر يك اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر خلافت و حکومت بشمار می آوردند تا قیام حق در برابر باطل.

۲ - از گفتار امام حسن علیه السلام دریافتیم که جنگ امام حسن علیه السلام باعث شهادت ایشان نمی گردید بلکه او را اسیر کرده و زنده زنده تحویل معاویه می دادند، یا بدست خود ایشان را بقتل می رساندند، و در صورت شکست امام معاویه دارای قدرت مطلق می گردید و تمام شهرها را از وجود شیعیان خالی می کرد.

۳ - یزید جوانی ناپخته و شهوت پرست، بی خرد و خوشگذران بود، علنا مقدسات اسلامی را زیر پا گذارده و علنا شراب می خورد، از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که قیافه اصلی حکومت بنی امیه که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، را کاملاً به مردم نشان داد، این امور عدم لیاقت او را

برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی روشن ساخت و مجوز خوبی برای انقلاب و واژگون ساختن چنین حکومتی را بدست داد.

۴ - عامل مهم برای انقلاب امام حسین علیه السلام را باید بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام حسن علیه السلام دانست، تجاوز مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، نقض پیمان صلح و بالآخره مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف نمود.

۵ - یکی از مسائل مهم در این بحث تفاوت یاران دو امام است، یاران امام حسن علیه السلام قصد داشتند ایشان را زنده تحویل معاویه دهند، یا به فرمان او امام را بقتل رسانند و یاران امام در شب عاشورا به امام خود عرضه داشتند: به خدا سوگند اگر بدانیم که کشته می شویم آنگاه ما را زنده می کنند سپس می کشند و خاکسترمان را بر باد می دهند و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند از تو جدا نخواهیم شد تا در حضورت جان بسپاریم.

در حقیقت این دو برادر در دو رویه يك رسالت بودند که وظیفه و کار هر يك، در جای خود و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خود گذشتگی معادل و هموزن دیگری بود.

شهادت آن حضرت

به گفته بسیاری از مورخین آن حضرت با زهری که معاویه برای جعهده همسر آن حضرت فرستاده بود به شهادت رسید، معاویه به جعهده

و عده از دواج با یزید و دادن صد هزار درهم را داد، ولی پس از شهادت امام و درخواست جعهده برای ازدواج با یزید گفت: ما دوست داریم یزید زنده بماند و اگر او را دوست نمی داشتیم بنا به وعده ای که داده بودیم تو را به عقدش در می آوردیم.

امام حسین علیه السلام پیکر برادرش را به همراه دیگر نزدیکان تجهیز کرد، مردم برای تشییع سبط اکبر پیامبر به مدینه آمدند، پیکر امام را برای برگزاری نماز به مسجد بردند و امام حسین علیه السلام بر آن نماز گذارد، آنگاه جنازه حضرت را نزدیک قبر پیامبر بردند تا با جدش تجدید عهد کرده و در جوار آن حضرت او را دفن کنند، آتش حسد و کینه در دل بنی امیه برخاست چرا که عثمان در حاشیهء گورستان یهودیان به خاک سپرده شده بود، از اینرو مروان بن حکم و سعید بن عاص نزد عایشه رفته تا از او یاری بگیرند، عایشه نیز که قلبش از کینه به این خاندان پر بود از مروان پرسید: چه کنم، او گفت: نزد حسین برو و او را از این کار منع نما، از اینرو به مسجد آمد و فریاد زد: کسی را که دوست نمی دارم وارد خانه ام نکنید و بدانید این کار انجام نمی یابد مگر اینکه گیسوانم پریشان شود و اشاره به پیشانیش نمود.

امام حسین علیه السلام بنا به وصیت برادر بزرگش برای جلوگیری از خونریزی، آن حضرت را به بقیع برد و در کنار قبر مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن نمود.

رحمت خدا بر او باد آنگاه که به دنیا آمد، و آن هنگام که شهید شد، و آنگاه که برای انتقام از دشمنانش در پیشگاه عدل الهی حاضر می گردد. می توان پرسید:

۱ - از کجا خانهء پیامبر از آن عایشه بوده مگر پدرش در مقابل محبوبهء خدا نگفت: پیامبران از خود ارثی بجا نمی گذاردند، و شاید دختران از بردن ارث محرومند؟!

۲ - اگر ارث هم صحیح باشد او يك نهم از يك هشتم خانه، یعنی يك هفتاد و دوم خانه پیامبر را به ارث می برد، زیرا پیامبر نه زن داشت و هر زن يك هشتم ارث را مالك است و قبر پدرش بیشتر از حد او بود.

۳ - علاوه بر این، زن از زمین ارث نبرده و از قیمت عمارت ارث می برد.

۴ - عایشه کینهء بسیاری از خاندان علی و زهرا علیهما السلام داشت، تا آنجا که با وجود محرم بودن با امام حسن و حسین علیهما السلام از آنان رو گرفته و از پشت پرده با ایشان سخن می گفت، و بعد از مرگ عبد الرحمان بن عوف (که در شوری بر ضد علی علیه السلام رأی داد) اجازه داد که او را در کنار قبر پیامبر دفن نمایند، این اقدام عایشه تا آنجا زشت و کریه بود که أبو هریره فریاد زد: به من بگوئید اگر پسر موسی بن عمران از دنیا می رفت آیا در کنار پدرش دفن نمی شد من خودم از پیامبر شنیدم که می فرمود: حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند! (۱)

جواد قیومی اصفهانی

۱ / ۲ / ۱۳۷۴

---

۱ - گر چه تاریخ جز همین مورد برای أبو هریره اقدام شایسته ای را به یاد ندارد، او به جعل احادیث در بین خاص و عام مشهور است.

## فصل اول

### نیایشها و ادعیه آن حضرت

- ۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او
- ۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز و آنچه به آن ارتباط دارد
- ۳ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها
- ۴ - ادعیه آن حضرت در امور متفرقه

۱ - ادعیه آن حضرت در ثناء الهی  
و درخواست حوائج از او  
\* در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه  
\* در مناجات  
\* در طلب مغفرت  
\* در طلب مغفرت و بر آورده شدن حاجات  
\* در طلب اخلاق های نیکو  
\* برای طلب یاری و یقین از خدا

(۱) دعای آن حضرت

در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه  
پاك و منزه است خدائی که بر اسرار قلبها آگاهست، پاك و منزه  
است کسی که شمارش گناهان را می داند، پاك و منزه است آنکه چیزی در  
آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاك و منزه است آگاه بر رازها  
و دانای بر پنهانیهها.

پاك و منزه است آنکه اندك چیزی در زمین و آسمان از او پنهان  
نمی باشد، پاك و منزه است آنکه رازها برایش آشکار، و اسرار برایش  
هویدا است، پاك و منزه است خداوند و ستایش مخصوص اوست.

(۲) دعای آن حضرت

در مناجات

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات باقی مانده، و هیچ موجودی  
بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نيك هر کس از تو منشاء  
گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار

از یاری و عنایت تو بی نیاز نیست، و آنکه کار زشت انجام داد غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است. بارالها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو بسوی دینت هدایت شدم، و اگر یاریت نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که این گونه می باشد و کسی چون او نیست، بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم مقدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده که تو را ملاقات می کنم. خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری تو را بنمایم، و در مبعوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرك و دوگانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان.

(۳) دعای آن حضرت

در طلب مغفرت

پروردگارا! به تو نزدیکی می جویم با جود و بخششت، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب

و پیامبران و رسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات و بر خاندان او درود فرستی، و از لغزشم درگذری، و گناهانم را پوشانده و آنها را بیامرزی، و حاجاتم را برآورده و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، بدرستی که عفو و بخشش تو مرا شامل می شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی.

(۴) دعای آن حضرت

در طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات

ای توشه ام در هنگام سختی، ای فریاد رسم در زمان گرفتاری، ای سرپرستم در نعمتها، ای برآورنده حاجتها، ای پناهم در لغزشگاهها، ای رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، ای همراه و یاورم در تنهایی. خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم گشایش عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام و بعد از مرگ بین من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمت

ای بهترین رحم کنندگان.

(۵) دعای آن حضرت

در طلب اخلاقیهای نیکو

ای کسی که فرار کنندگان بسوی او می گریزند، و کسانی که در هراسند به او انس و الفت گرفته و دل گرم می شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست، و دلگرمیم را به خودت قرار داده، که شهرهایت برایم تنگ شده است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرما، که دشمنانت بسوی من چشم دوخته اند.

پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا آنگونه قرار ده که بسوی تو توجه کرده و با یاریت تلاش کنم، و بر تو توکل کرده و بسوی تو تضرع و زاری نمایم.

خداوندا! هر صفتی که با آن تو را ستودم، و هر دعائی که تو را بدان خواندم، و رضایت و محبت و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زنده بدار و بمیران، و آنچه را که از آن ناخشنود بودی، مرا از آن بسوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراهم می سازد متوجه ساز.

از گناهانم بسوی تو روی آورده، و از خطایم استغفار می کنم، و نیرو و توانی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبوده و او بردبار

و بزرگوار است، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و کارهای مهم ما را در دنیا و آخرت در سلامتی و عافیت کفایت فرما.

(۶) دعای آن حضرت

برای طلب یاری و یقین از خدا

پروردگارا! از تو می‌خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من ارزانی داری که امید آن را نداشته و فکرم بدان‌طور نکرده، و بر زبانم جاری نشده باشد، و یقینی به من عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، بدرستی که تو بر هر کار قادر و توانائی.

۲ - ادعیه آن حضرت در مورد نماز  
و آنچه به آن ارتباط دارد  
\* در قنوت نماز وتر  
\* در قنوت  
\* در هنگام قنوت  
\* در طلب باران  
\* در کنار درب مسجد

(۷) دعای آن حضرت

در قنوت نماز وتر

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده ای،  
و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده ای، و مرا  
سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی نموده ای، و در آنچه  
به من عطا کرده ای برکت عنایت نما، و شر و بدی آنچه مقدر کرده ای را  
از من دور دار، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی کند، بدرستی که تو هر  
که را سرپرستی کنی ذلیل نمی گردد.

(۸) دعای آن حضرت

در قنوت

ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام  
می یابد، فرمانت پیشی گرفته، و امرت پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا،  
و بر آنچه می گذرد دانائی.

ای آنکه در هر پنهانی حاضر، و بر هر راز و نهانی آگاهی، و پناه هر  
مضطر و درمانده ای، اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه  
تو درمانده اند، و تو خدائی هستی که پایدار و دائمی و جاودانی.

آنچه بدان دانا و در آن حکیم بوده، و از آن شکيبا و بردباری، را می بینی، و تو بر یاری کردن برای بر طرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و بازگشت هر کار بسوی توست، هم چنان که آغاز آن از فرمان تو بوده است.

از تصمیمات هر گروهی جدا بوده و راز و نهان دیگران را مخفی می داری، آنچه حکم کرده ای را اجرا نموده، و آنچه از دسترس تو دور نمی باشد را تأخیر می اندازی، آنچه عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا به راه راست هدایت می شود با دلیل و برهان توأم بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند، و بدرستی که تو شنوا و دانا، و یگانه و بینائی.

پروردگارا! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی مخلوقات را داری، و تمام جهان در اختیار توست، هر تأثیر و تأثیری در جهان را شاهد بوده، و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینتهای زود گذران - که عقاب الهی را بدنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان، و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم.

پروردگارا! تو می دانی که از هیچ کوششی فروگذار نکرده، و از هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شد و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی و ساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیاءم از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را پاسداری نمودم. از اینرو خشمشان را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و با نشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگر چه مطلوبمان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد.

خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنانت در عذاب ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کور نما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان بطور ناگهانی فرا رسد، در حالی که در غفلت بسر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آن را یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنانت را مجازات می کنی، و علمی که آن را آشکار می گردانی، بدرستی که تو بزرگوار و دانائی.

(۹) دعاؤه علیه السلام

(۹) دعای آن حضرت

در هنگام قنوت

پروردگارا! بدرستی که تو پروردگار رؤوف، پادشاه عطوف، مهربان و بردبار بوده، و تو پناه سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی آگاهی، هم چنان که گفتار گویندگان را نظاره گر هستی.

از تو می خواهیم به علم های نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود فرستی، درودی که با آن از تلاش گران گذشته پیشی گرفته و از تلاش گران آینده سبقت گیریم، و بین ما و خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنان را برای خود ساخته ای برقرار منمائی. و گمانهای باطل و آشوب گران ویران گر آن را نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبر تو، و در آخرت در جوار تو جاودانه باشیم.

(۱۰) دعای آن حضرت

در طلب باران

پروردگارا! ابرها را برای ما با گشودن دره‌هایش برای ریزش آبهای بسیار و فراوان و پی در پی به حرکت در آور.

ای بخشنده! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفل‌هایش را بگشا، و موانعش را بر طرف کن، و ریزش آن را آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتهای بوسيله ریزش آب تسريع فرما.

ای تلاش گر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان

و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده، گوارا و مبارک، عریض و گسترده، که دشتهای را نمناک سازد.

در کوه و دشت‌مان، و شهر و بیابان‌مان باران فرو ریز، تا قیمت‌هایمان را کاهش داده، و در کیل و وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان اجابت فرما.

•  
(۱۱) دعای آن حضرت  
در کنار درب مسجد  
روایت شده آن حضرت هنگامی که به درب مسجد می رسید سر را  
بلند کرده و می فرمود:  
پروردگارا! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به  
درگاہت آمده، پس ای بزرگوار در مقابل زیباییهایی که نزد توست از کار  
زشت من درگذر.

- ۳ - ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها  
\* در پوشیده مانده از خطرات  
\* در دفع شدائد  
\* در دفع حزن و اندوه  
\* در دفع کید دشمنان و شر آنان  
\* بر علیه دشمنانش  
\* بر علیه دشمنش (آنگاه که نزد معاویه رفت)  
\* بر علیه ابن زیاد  
\* بر علیه مردی از بنی امیه  
\* در دفع شر همسایه  
\* برای درد پا  
\* در دفع چشم زخم

(۱۲) دعای آن حضرت

در پوشیده ماندن از خطرات

پروردگارا! ای آنکه بین دو دریا مانع و فاصله قرار دادی، ای دارای نیرو و توانمندی، ای آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالی که تو امیدم می باشی، و چگونه مورد ستم واقع شوم در حالی که تو پناهم هستی.

پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، و صبر و بردباریت را بر من فروریز، و با قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، و با یاریت کمک فرما، پناه توئی و اعتماد بر توست، پس در کارم گشایش و فرج مقدر کن. ای آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، و پرندگان ابابیل را برای آنان فرستادی، تا ایشان را با سنگهای آتشین سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند را عقوبت کن. خداوندا! شفاء از هر بیماری، و یاری بر دشمنان، و توفیق بر آنچه

خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم.  
ای پروردگار هر که در آسمان و زمین و در میان آنها و در زیر زمین  
است، از تو شفا طلبیده و از تو بخشش می خواهم، و بر تو توکل می کنم،  
و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست.

(۱۳) دعای آن حضرت

در دفع شدائد

بنام خداوند بخشندهء مهربان، خداوندا به جایگاهت و مکانهای  
عزتت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت، از تو می خواهم که  
دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته ام.

خدایا! از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر  
مشکلم را آسان فرمایی.

(۱۴) دعای آن حضرت

در دفع حزن و اندوه

روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می گردید در اتاقی قرار

گرفته و این دعا را می خواند:  
ای کهیعیص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده -  
سه بار.

گناهانی که نعمت و عذاب را بر من فرود می آورد، و گناهانی که  
نعمت ها را به نعمت مبدل می سازد، و گناهانی که پرده های حیا را می درد،  
و گناهانی که بلا را نازل می کند، و گناهانی که فنا و نابودی را تسریع  
می گرداند، را بیامرزد.

و گناهانی که دشمنان را مسلط می سازد، و گناهانی که امیدها را  
نا امید می کند، و گناهانی که دعا را رد می کند، و گناهانی که از نزول باران  
ممانعت به عمل می آورد، و گناهانی که هوا را تاریک می کند، و گناهانی که  
پرده ها را می درد، را بر من ببخشای.

آنگاه به آنچه می خواهد دعا می کند.

(۱۵) دعای آن حضرت

در دفع کید دشمنان و شر آنان  
پروردگارا! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده، و از شرور

آنان به تو پناه می آورم، و از تو بر علیه ایشان یاری می طلبم، به هر چه می خواهی و هر گونه که می خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری کنندگان.

(۱۶) دعای آن حضرت

بر علیه دشمنانش

خداوندا! من آن را بسوی تو خوانده و از مخالفتت برحذر داشتم، و ایشان را امر و نهی نمودم، اما ایشان از پذیرش دعوتم غافل و از یاریم باز ایستاده، و از اطاعتم کوتاهی کرده، و دشمنانم را یاری نمودند. خدایا! پس عذاب و سخط و عقابت که شامل ستمکاران می گردد را بر آنان فرو ریز.

(۱۷) دعای آن حضرت

بر علیه دشمنش، آنگاه که نزد معاویه رفت

بنام خداوند بخشندهء مهربان، بنام خداوند برتر و والاتر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، پاک و منزّه است زنده ای که نممیرد.

از تو می خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزند شیران نجات دادی، و به او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، و هر انسان و جن که در شرق و غرب جهان است در امان داری، و گوشها و چشمها و قلبها و اندامشان را در اختیار بگیر.

مرا با نیرو و توانمندی خودت از کید و مکر آنان در امان دار، و از آنان و از هر ستمگر کینه توز و هر شیطان رانده شده ای، که به روز قیامت ایمان ندارد، در امان دار.

بدرستی که سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود و نیکان را سرپرستی می کند، پس اگر روی گرداندند بگو خداوند مرا کفایت می کند، معبودی جز او نبوده، بر او توکل کرده و او پروردگار جهانیان است.

(۱۸) دعای آن حضرت

بر علیه ابن زیاد

پروردگارا! انتقام من و شیعیانم را از ابن زیاد بگیر، و مجازات سریعی را در مورد او به عمل آور و به ما نشان ده، بدرستی که تو بر هر کار توانائی.

(۱۹) دعای آن حضرت

بر علیه مردی از بنی امیه

روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته،  
و فحش و ناسزای بسیاری را به ایشان و پدرش نسبت داد، آن حضرت  
فرمود:

پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، و او را برای  
عبرت دیگران زن گردان.

آن شخص به خود نظر افکند، دید به زن مبدل شده است.

(۲۰) دعای آن حضرت

در دفع شر همسایه

شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن

حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب دو رکعت نماز بگذار، و سپس بگو:

ای آنکه کید و مکرش قوی است، ای پایدار، با قدرت تمامی

مخلوقات را در اختیار خود قرار داده ای، شر فلان فرد را با هر چه خواهی  
بگیر.

و در روایتی آمده:

ای نیرومند، ای آنکه مکر و کیدش قوی است، ای پایدار، با قدرت

تمامی مخلوقات را در اختیار گرفته ای، بر محمد و خاندانش درود فرست  
و رنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من دور دار.  
(۲۱) دعای آن حضرت

برای درد پا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه السلام بودم که  
فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد و گفت:

ای پسر پیامبر به خاطر درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا  
دعای حضرت امام حسن علیه السلام را نمی خوانی، فرمود: آن کدامست؟  
فرمود:

بدرستی که گشایش و پیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا  
خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: - و خداوند  
استوار و حکیم است (۱).

-----  
۱ - بدرستی که گشایش و پیروزی آشکار را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته  
و آینده تو درگذرد و نعمت خود بر تو کامل کرده و تو راه راست هدایت نماید.  
و تو را با نصرتی و عزت یاری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دلهای مؤمنان نازل کرد  
تا بر یقین و ایمانشان را کامل گرداند و لشگریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند  
آگاه و حکیم است. برای آنکه خدا می خواست مردان و زنان مؤمن را تا ابد در بهشت هائیکه زیر  
درختانش نهرا جاری است داخل گرداند و گناهانشان را ببخشد در حقیقت این پیروزی نزد خداوند  
پیروزی بزرگی  
است. و نیز خدا خواست تا همه منافقان و مشرکان و آنان که به خدا بدگمان بودند را عذاب کند و  
خداوند بر آنان  
خشم نموده و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را برایشان آماده ساخت که بد جایگاهی است. و لشگریان  
آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است. سوره فتح: ۱ - ۷.

(۲۲) دعای آن حضرت

در دفع چشم زخم

از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آنست که

بخوانی:

و آن گاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای

خود تو را چشم زخم زنند، و می گویند این شخص دیوانه است،

و در حالی که این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز دیگری

نیست.

٤ - ادعیه آن حضرت در امور متفرقه  
\* در پناه بردن به خدا از بعضی از امور  
\* در کنار رکن یمانی  
\* هنگامه افطار  
\* در شب قدر  
\* در کیفیت تبریک ولادت فرزند پسر  
\* هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

(۲۳) دعای آن حضرت

در پناه بردن به خدا از بعضی از امور  
پروردگارا! از قلبی که می شناسد، و زبانی که توصیف می کند،  
و اعمالی که مخالفت کرده می شود، به تو پناه می برم.

(۲۴) دعای آن حضرت

در کنار رکن یمانی

روایت شده: امام حسن علیه السلام کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود:  
پروردگارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاسگزارم نیافتی، و مرا  
به نارا حتی دچار ساختی ولی صبور و شکیبایم ندیدی، پس نعمت را به  
سبب ترك شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترك صبر و شکیبائی  
استمرار نمی بخشی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.

(۲۵) دعای آن حضرت

هنگام افطار

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار يك دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید:  
بنام خدا، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای.  
و در روایتی آمده:

بنام خداوند بخشندهء مهربان، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخش.  
هر که هنگام افطار این دعا را بخواند بخشیده می شود.

(۲۶) دعای آن حضرت

در شب قدر

ای که از شدت ظهور پنهان و در ناپیدائی آشکاری، ای ناپیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، ای آشکاری که دیده نمی شود، ای توصیف شده ای که هیچ توصیف شده ای به ذات تو پی نبرده و تو را تحدید به مقداری ننماید.

ای غائبی که هرگز گم نشده ای، وای شاهی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لحظه ای از تو خالی نمی باشد، با کیفیتی درك نشده و با مکان تعیین نمی گردی.

نورانیت نور از توست، و پروردگار هر پرورش دهنده ای، و به تمام کارها احاطه داری، پاك و منزه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست، پاك و منزه است آنکه چنین است و همانندی ندارد.

(۲۷) دعای آن حضرت

کیفیت تبریک برای ولادت فرزند پسر

روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسری به دنیا آمد، قریش نزد ایشان آمده و گفتند: تو را به خاطر داشتن اسب سوار تبریک مگوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است، بگوئید:

بخشنده را شکر گذارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد.

(۲۸) دعای آن حضرت

هنگام احتضار برای طلب رحمت الهی

از رؤبة بن مصقله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار

فرمود: بستر مرا به حیاط ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند کرد و این دعا را خواند:

خداوندا! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم را به تو می سپارم.  
خدایا! مرا مورد رحمت قرارده، و در تنهائی قبر مونس من باش.

فصل دوم (۱)

خطبه های آن حضرت

- \* برای تحریض مردم به جنگ جمیل
- \* برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- در جنگ جمل برای تحریض مردم به جنگ
- \* برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل
- \* در تحریض مردم به یاری پدرش
- \* در تحریض مردم به یاری پدرش
- \* در فضیلت اهل بیت
- \* در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ
- \* بعد از آنکه ابو موسی در صفین آنگونه حکم کرد
- \* در حمد الهی و فضیلت پدرش
- \* در فضیلت الهی و فضیلت پدرش
- \* در فضیلت اهل بیت
- \* در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش
- \* در فضیلت خودش و پدرش
- \* هنگامیکه پدرش وفات یافت
- \* هنگامیکه پدرش وفات یافت
- \* بعد از بیعت با او
- \* در تحریض اصحابش به جنگ

## فصل دوم (۲)

### خطبه آن حضرت

- \* در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد
- \* در حيلهء اصحابش به آن حضرت
- \* هنگامیکه اصحابش به معاویه پیوستند
- \* در کوفه قبل از صلح
- \* هنگامیکه قصد صلح کردن را نمود
- \* هنگامیکه از جراحت سلامتی حاصل شد
- \* هنگامیکه با معاویه صلح کرد
- \* بعد از انجام صلح
- \* در علت صلح ایشان با معاویه
- \* در فضیلت پدرش بعد از آنکه صلح کرد
- \* در شناخت خودش
- در فضیلت خود و پدرش
- \* در شناسائی خود و صفات زمامدار
- \* در شناسائی خود و معاویه
- \* در توصیف خود و معاویه
- در توصیف خودش به پیروی از آنان
- \* در علت صلح ایشان
- \* هنگامیکه ایشان را بر بیعت معاویه مورد سرزنش قرار دادند
- \* در مورد علت صلح خود
- \* بعد از آنکه اصحابش از او خواستند نقض بیعت کند

(۱) خطبه آن حضرت

برای تحریض مردم به جنگ جمل

سپاس خدائی را سزاست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاس می گویم بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیایی، بر آنچه دوست داشته و زشت مشماریم، از سختی و آسایش. و گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد، و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را بسوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر او و بر خاندانش باد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید. اما بعد، من چیزی نمی گویم جز آنچه شما می دانید، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش

نیرومند گرداند، مرا بسوی شما فرستاده، شما بسوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آن را ناپسند می شمارید، اما بخواست خدا در آینده محبوب شما خواهد بود. و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گذارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن ده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید.

و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهایی او را غسل داد، در حالی که فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضاء دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است.

و سوگند به خدا که آنان را بسوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالی که چیزی را بدعت نگذارد و خلافتی را مرتکب نشد، بلکه به خاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر او.

پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش و صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیر المؤمنین شما را به آن جهت خوانده است.

خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است، و به ما و شما تقوای خود را الهام کند، و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم.

(۲) خطبه آن حضرت

برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

روایت شده: امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام و چند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای بسوی کوفه فرستاد. هنگامی که امام حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! ما آمده ایم تا شما دعوت کنیم به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادل ترین کسی که شما آنان

را عادل می شمارید، و برترین کسی که شما آنان را برتر می دانید، و با وفاترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قران او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، بسوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است.

بسوی کسی که خداوند بوسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالی که مردم او را خوار می کردند، به او نزدیک شد در حالی که مردم از او دور بودند، با او نماز گذارد در حالی که مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالی که مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالی که مردم اکراه داشتند، او را تصدیق کرد در حالی که مردم او را تکذیب می کردند، بسوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است.

و او از شما یاری می خواهد و شما را بسوی حق می خواند، و از شما می خواهد که بسوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکستنه و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید.

پس بسوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.

(۳) خطبه آن حضرت

در جنگ جمل برای تحریض مردم به جنگ

ای مردم! دعوت فرمانده خود را بشنوید و بسوی برادرانتان بروید،  
به زودی کسی این حکومت را بدست می گیرد که بسوی او کوچ می کنید،  
به خدا سوگند اگر دانایان و عاقلان سرپرستی این حکومت را به عهده گیرند،  
در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را بپذیرید، و ما  
را یاری کنید در آنچه شما و ما به آن دچار شده ایم.

(۴) خطبه آن حضرت

برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیر المؤمنین علیه السلام می گوید: من در این راه حرکت  
کرده ام، خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، و من خداوند را به یاد می آورم برای  
مردمی که حقی را برای خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر من  
مظلوم هستم مرا یاری کند، و اگر ظالم هستم حقم را از من بگیرد،  
و سوگند به خدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من بیعت کردند،  
و اولین کسانی نیز می باشند که به من مکر و حيله زدند، آیا مالی را برای  
خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام پس کوچ کنید، و به کار نیک امر  
و از کار زشت باز دارید.

(۵) خطبه آن حضرت  
برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل  
ای مردم! امیر المؤمنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، و هم  
اکنون آمده ایم تا شما را بسوی او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها  
و رؤسای عرب هستید.  
و خبر بیعت شکستن طلحه و زبیر و خروجشان به همراه عائشة به  
شما رسیده است، و آن ناشی از ضعف زنان و ضعف عقیده ایشان  
می باشد، و خداوند فرموده: (مردان بر زنان تفوق دارند).  
و به خدا سوگند مخورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان  
مهاجرین و انصار که برای یاری او می آیند، و آنان که خداوند از انسانهای  
پاک که برای او می فرستد، برای او کافی می باشد، خداوند را یاری کنید تا  
شما را یاری کند.

(۶) خطبه آن حضرت

در تحریض مردم به یاری پدرش  
هنگامیکه به حضرت علی علیه السلام خبر رسید که أبو موسی اشعری  
مردم کوفه را از یاری امام برحذر می دارد، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر  
و عمار یاسر را بسوی او فرستاد.  
هنگامیکه داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، و چنین  
فرمود:

ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است، هر که داخل آن شود  
هدایت یافته، و هر که مخالفت کند هلاک می گردد.

(۷) خطبه آن حضرت

در تحریض مردم به یاری پدرش  
روایت شده: هنگامیکه علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد و به  
نزدیکی شهر کوفه رسید، امام حسن علیه السلام و عمار و ابن عباس را برای  
جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامیکه داخل مسجد شدند امام

بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد و بر او درود فرستاد، و فضیلت پدرش و سابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، و این که او به خلافت از همه شایسته تر است، آنگاه گفت:

ای مردم! طلحه و زبیر آزادانه و بدون اجبار و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده و بیعتشان را شکستند، خوشا به حال آنکه در نبرد با کسانی که به مبارزه با او آمده اند سبکبال حرکت کند، چرا که جهاد با او جهاد با پیامبر است.

(۸) خطبه آن حضرت

در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامیکه سخنان عبد الله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان، امام پس از حمد و ثنای الهی فرمود:  
ای مردم! سخن عبد الله بن زبیر بما رسید، و سوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود پدرش گناहانی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالی که طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود.

اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالی که به بیعت اقرار کرده و ادعای دوستی نموده، باید برای سخنش دلیل بیاورد، و چگونه قادر بر این کار خواهد شد. و اما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجیبی ندارد که اهل حق بر اهل باطل غالب شوند، و به خدا سوگند، به جانم قسم منخورم که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما و آنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه میکشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است.

(۹) خطبه آن حضرت

در فضیلت اهل بیت  
روایت شده: هنگامیکه امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه و انجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر من نماز جمعه را همراه مردم بجای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت

و بر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود:  
ای مردم! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما  
خشنود شد، و بر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل  
فرمود، و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه  
خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقش مسکاهد، دولتی بر علیه ما  
حکومت نمی کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خبر آن را  
به زودی خواهید دانست.

آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش رسید،  
هنگامیکه بازگشت و چشمان پدرش به او افتاد نتوانست خود را کنترل  
کند، و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن  
حضرت را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندانم که بعضی از  
بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.

(۱۰) خطبه آن حضرت

در جنگ صفین برای تحریض مردم به جنگ  
سپاس خدای را سزاست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده  
و شریکی ندارد، و او را ثنا می گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه  
خداوند از حقش بر شما برتر گردانید و نعمتهایش که بر شما گسترده

گرداند، آنچه نامش بشمارش در نیاید، و شکرش ادا نشود، و وصف و قولی به او نرسد.

و ما در راه خداوند برای شما غضبناك شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار آنست، تا نعمتها و عطاها و بخششهایش را شکر گذاریم، سخنی که در آن رضا و خشنودی به سوی خداوند بالا رود، و صداقت و راستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را تأیید گرداند، و سزاوار موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد و نابود نشود.

هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند، نیرو یافته و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با معاویه و سپاهیانش شوید که بسوی شما آمده است، و به خواری نگرانید که ذلت و بندهای دنیا را مگسلد، و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و بر کناری از شکست و ذلت است، چرا که هر گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند خداوند دردها و ناکامیشان را بر می دارد، و از خواری بدورشان می سازد، و به حقیقت رهنمونشان می گرداند.

و آنگاه این شعر را خواند:

از صلح آنچه را می خواهی می توانی گرفت، ولی از نفسهای جنگ  
بیش از يك جرعه را نتوان نوشید.

(۱۱) خطبه آن حضرت  
بعد از آنکه أبو موسی در صفین آنگونه حکم کرد  
ای مردم! شما در کار عبد الله بن قیس و عمرو بن عاص سخن  
بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم  
دهند، اما آن دو هوی و هوسشان را بر قرآن ترجیح دادند، و هر که این گونه  
عمل نماید حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد.  
عبد الله بن قیس در مورد انتخاب عبد الله بن عمر به خلافت خطا  
نمود، و در سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبد الله او را برای  
خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او  
را به امارتی منصوب نکرد، و در اینکه مهاجرین و انصار برای عبد الله بن  
عمر ارزشی قائل نبودند و کسانی که داور می کردند کاری را به او واگذار  
نمی کردند، و حکومت از جانب خداوند واجب شده است.  
پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم قرار داد و او به  
حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، و پیامبر حکم او را تنفیذ کرد، و اگر  
غیر آن حکم می کرد پیامبر اجرا نمی نمود.

(۱۲) خطبه آن حضرت  
در حمد الهی و فضیلت پدرش  
روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسر  
برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست  
و چنین سخن گفت:

سپاس خدائی را سزاست که یگانه است و بدون شبیه، جاودانه  
است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون  
رنج و مشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهایی داشته باشد، شناخته  
شده است بدون محدودیت، استوار است و این امر از ازل با او می باشد،  
قلوب از هیبتش در شگفتی، و عقول از عزتش حیران، و گردنها در برابر  
قدرتش خاضع است.

نهایت قدرتش بر قلب بشری خطور نکرده، و کنه جلالت او را مردم  
نمی یابند، و در نهایت عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش  
دانیان به او نرسد، و فکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد، داناترین مردم  
به او کسی است که او را به حد و نهایی توصیف نکند، ابصار را درك کرده  
و اما ابصار او را درك نمی کنند، و او دانا و آگاهست.

اما بعد، علی علیه السلام در گاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده، و هر که از آن خارج گردد کافر است، این گفتار را می گویم و از خدای بزرگ برای خود و شما طلب بخشش دارم.

(۱۳) خطبه آن حضرت

در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست و فرمود:

سپاس خدای را سزاست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، و هر که سکوت نماید به آنچه در قلب دارد آگاهست، و هر که زندگی کند روزی اش با اوست، و هر که بمیرد بازگشتش بسوی اوست، اما بعد، قبور جایگاه ما، و قیامت وعده گاهمان، و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است، و هر که از آن خارج گردد کافر است.

(۱۴) خطبه آن حضرت

در فضیلت اهل بیت

روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن علیه السلام طعنه زدند

که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیر المؤمنین علیه السلام رسید، امام حسن علیه السلام را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می گویند که آن را زشت می شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن علیه السلام گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود:

ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا و دانا است.

پس ما فرزندان آدم، و از تیره نوح، و از برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل، و خاندان محمدیم صلی الله علیه واله.

ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است.

پیامبر ریشه‌ء آن، و علی ساقه‌ء آن و سوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند نجات یافته، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می‌کند.

آنگاه حضرت علی علیه السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالی که رداء ایشان از پشت سرش کشیده می‌شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه السلام قرار گرفت، و بین چشمهای ایشان را بوسید، و فرمود: ای پسر پیامبر حجت را بر مردم ثابت کرده، و اطاعتت را واجب ساختی، پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید.

(۱۵) خطبه‌ء آن حضرت

در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش روایت شده: هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست سخنی بگوید، اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد و فرمود:

سپاس خدائی را سزاست که در آغاز یگانه بود، و در ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی و توانائی برتر گردید، آغاز نمود آنچه را ایجاد کرد، و پدید آورد آنچه را که خلق نمود، در حالی که نمونه‌ای در گذشته از آنها وجود نداشت.

پروردگار مهربان به علم الهی خود و به دانش بسیارش موجودات را پدید آورد، و به سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود، از اینرو کسی را یارای تبدیل نمودن خلقتش، و تغییر دادن موجوداتش، و مؤاخذه کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، و خوانده اش را مانعی نمی باشد.

تمامی موجودات را خلق کرد، در حالی که حکومتش را زوالی نبوده، و مدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، و به هر چیز نزدیک است، برای خلقتش تجلی کرده بدون آنکه دیده شود، و او در جایگاه برتری است.

به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است، از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، بسوی ایشان شاهدهی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان توأم باشد، و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند، و بعد از انکار او را بشناسند.

و سپاس خدائی را سزااست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت، و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیر المؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت

گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود بجای نگذاشت، جز چهارصد درهم که می خواست برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد. دوستم و جدم پیامبر به من خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت بدست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل مرسیم یا مسموم می گردیم.

آنگاه از منبر پائین آمد، وابن ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو کار خواهم کرد، و در مورد دشمنت در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند - لعنت الهی بر او باد.

(۱۶) خطبه آن حضرت

در فضیلت خودش و پدرش

روایت شده: آن حضرت بعد از شهادت پدرش در میان مسلمانان

آمده و پدرش را به یاد آورد و فرمود:

او آخرین اوصیای الهی و وصی آخرین پیامبر خداوند، و پیشوای

راستگویان و شهداء و صالحان بود.

آنگاه فرمود:

ای مردم! دیشب مردی از میان شما رفت که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسی بر او پیشی نمی گیرد، پیامبر همیشه پرچم جهاد را به او می سپرد، و جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ او می جنگیدند، و جز با پیروزی باز نمی گشت، و خداوند پیروزی مسلمانان را بدست او تحقق می بخشید، او در در زمان شهادت چیزی از طلا و نقره از خود باقی نگذارده، جز چیزی که یکی از کودکانش داشت، و در بیت المال پولی را باقی نگذارد جز هفتصد درهمی که از عطایش باقی مانده بود، و می خواست برای ام کلثوم کنیزی بخرد. آنگاه فرمود:

ای مردم! هر کس مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آنکه نمی شناسد بداند که من حسن پسر علی علیه السلام هستم. آنگاه این آیه که حکایت قول حضرت یوسف است را خواند: (دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم). من پسر انذار کننده، و من پسر خواننده بسوی خدا، و من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده است، و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخت و ایشان را پاک

و پاکیزه گرداند، و من از خاندانی هستم که جبرئیل بر آنان نازل می شد،  
و از خانه ایشان بسوی آسمان عروج می کرد.  
و من از خاندانی هستم که خداوند دوستیشان و ولایتشان را واجب  
گردانید، و در آنچه بر پیامبر نازل کرد فرموده است: (بگو در برابر آنچه  
انجام داده ام اجر و پاداشی نمی خواهم، جز محبت به خاندانم را، و هر که  
کار نیکی انجام دهد (ما هم بر پاداش نیکی او مسافزائیم)، و نیکی کردن  
همانا دوستی ما خاندان است.  
و در روایتی این گونه آمده است:  
ای مردم! در این شب قرآن نازل شد، و در این شب عیسی بن مریم  
به آسمان عروج کرد، و در این شب یوشع بن نون به شهادت رسید، و در  
این شب پدرم امیر المؤمنین رحلت کرد، سوگند به خدا کسی از اوصیاء  
الهی بر پدرم در رفتن به بهشت سبقت نمی گیرد، و بعد از او نیز کسی به  
پایه او نرسد.

و اگر پیامبر او را به جنگی می فرستاد، جبرئیل در سمت راست ، و میکائیل در سمت چپ او می جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش باقی مانده بود، و آن را جمع آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد.

(۱۷) خطبه آن حضرت

هنگامیکه پدرش وفات یافت

ای مردم! تقوای الهی پیشه سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند در باره ما فرموده: (خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه گرداند).

(۱۸) خطبه آن حضرت

هنگامیکه پدرش وفات یافت

ای مردم! دنیا خانهء بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل

و نابود می گردد.  
تا آنجا که فرمود:  
و من با شما بیعت می کنم به این که با هر که جنگیدیم بجنگید، و با  
هر که صلح کردم صلح کنید.  
مردم گفتند: شنیده و اطاعت می کنیم، ای امیر المؤمنین، امرت را  
بیان نما.

(۱۹) خطبه آن حضرت

بعد از بیعت با او

ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان  
پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا، و یکی از دو یادگار  
گرانبھائی که او از خود بجای گذاشت، ما یادگار رسول خدا بعد از کتاب  
خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل  
نشده و همه چیز به آن باز می گردد.

پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن  
اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آن را آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید  
که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش  
مقرون می باشد.

و خداوند می فرماید: (ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از میان خود پیروی کنید، و اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خدا و رسولش باز گردانید.)، و (و اگر به پیامبر و صاحبان امر از میان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت).

و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید که خداوند در باره آنان فرمود: (شیطان رفتار آنان را برایشان زینت داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم، ولی چون آن گروهها نمودار شدند شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید).

آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها، و بنیانها را عرصه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده ایمانش به او سودی نمی بخشد و از کردارش خیری نمی بیند، و خدا داناتر است.

(۲۰) خطبهء آن حضرت

در تحریض اصحابش به جنگ

روایت شده: هنگامیکه معاویه بسوی عراق آمد و به پل منبج رسید، منادی ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامیکه مجتمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین مؤمن فرمود: (صبر کنید که خداوند با صابران است)، ای مردم به خواست و آرمانتان نمی رسید مگر آنکه بر آنچه ناخوشایند می شمارید صبر کنید.

به من خبر رسیده که معاویه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است، خدا شما را ببخشاید، همگی بسوی نخیله که قرارگاه ارتش است حرکت کنید تا بنگرید چه میشود. راوی گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالی که از نقض پیمان مردم در هراس بود.

(۲۱) خطبه آن حضرت

در مذمت اصحابش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد  
به خدا سوگند، ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی  
نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر مجنگیم، پس سلامت با  
دشمنی و صبر با نارا حتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ  
صفین) همراه ما بودید، دینتان پیشاپیش دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان  
دین شما را به پشت سر افکنده است، و ما برای شما و شما برای ما  
بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید.  
و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته هائی که در صفین  
بودند و بر آنها مگرید، و کشته هائی که در نهروان خواستار انتقام آنهاید،  
گریه کننده خوار، و انتقام جو خواستار انتقام است.  
و معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر  
برای مرگ آماده اید بر او حمله می بریم و با ضربه های شمشیر بر او فرمان  
میرانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را میپذیریم و به  
درخواستش رضایت می دهیم.  
هنوز سخنان امام پایان نیافته بود که از همه سوی لشکر فریاد برآمد:  
زنده ممانیم، زنده ممانیم.

(۲۲) خطبه آن حضرت

در حيله اصحابش به آن حضرت

روایت شده: هنگامیکه أمير المؤمنين عليه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن عليه السلام آمده و گفتند: تو خلیفه و جانشین پدرت می باشی، و ما پیرو تو و شنونده فرامین تو هستیم، ما را به امرت آشنا نما، امام فرمود: به خدا سوگند دروغ گفتید و به کسی که از من بهتر بود وفا نگردید چگونه به من وفا می کنید، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حالی که به شما اعتمادی ندارم، اگر راست می گوئید موعده من و شما پادگان مدائن است، با آنجا بیائید.

امام سوار شد و هر که قصد داشت با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنان که به أمير المؤمنين عليه السلام مکر زدند به ایشان نیز حيله نمودند، امام برخاست و فرمود: به من حيله زدید هم چنان که با کسی که قبل از من بود نیز حيله زدید، با کدام پیشوائی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که خدا و رسولش يك لحظه ايمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر

نساختند مگر از ترس شمشیر، و اگر از بنی امیه تنها يك پيرزن فرتوتی باقی  
نماند، دین خدا را به انحراف می کشاند، و این گونه پیامبر خبر داده است  
آنگاه شخصی که از کنده بود را همراه چهار هزار سرباز بسوی  
معاویه فرستاد و فرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری  
نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطمیع کرد و بسوی خود خواند،  
تا آنجا که گوید: این خبر که به امام رسید برخاست و فرمود:  
این کندی بسوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره  
به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست و بنده دنیاىید، من مرد دیگری را  
جای او قرار می دهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در  
مورد من و شما مراقبت نمی کند.  
پس امام مردی از قبیلهء مراد را همراه چهار هزار نفر بسوی  
معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد و از او تأکیدات محکمی گرفت ولی  
خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی  
خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به  
امام را ذکر می کند.

(۲۳) خطبهء آن حضرت

هنگامیکه اصحابش به معاویه پیوستند

با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالی که خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت، باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید و با هر که جنگیدم بجنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و با او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید.

(۲۴) خطبهء آن حضرت

در کوفه قبل از صلح

ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: (و نمی دانی شاید این امر آزمایشی و بهرمندی اندکی برای شما باشد).

(۲۵) خطبه آن حضرت  
هنگامیکه قصد صلح کردن را نمود  
روایت شده: هنگامیکه معاویه بسوی عراق رفت، امام آماده  
نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام  
حرکت کرد تا به سبابا رسید، و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد  
خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود  
بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند، و با آگاهی به نبرد با  
معاویه برخیزد، دستور داد که مردم را فرا خوانند، هنگامیکه مردم اجتماع  
کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت:  
سپاس خدای را سزااست هر گاه ستایشگری او را سپاس گوید،  
و شهادت می دهد که معبودی جز خداوند نمی باشد، هر گاه شاهدهی بر آن  
گواهی دهد، و گواهی می دهد که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق  
ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد.  
اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم که به لطف و منت پروردگار  
بهترین اندرزگوی بندگانش باشم و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل  
نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروایی ندارم، و شما آنچه را که  
در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که

دوست می دارید، آنچه من در باره شما می دانم و می خواهم، از خواست خود شما بهتر است، پس نافرمانی مرا نکنید و رأی مرا ناچیز نشمارید، خداوند من و شما را ببخشاید، و ما را به آنچه خواست و خشنودی اوست هدایت فرماید.

راوی گوید: مردم به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: قصدش از این گفتار چیست؟ بعضی گفتند: گمان می کنیم که می خواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که او کافر شده و به خیمه اش هجوم آوردند و آن را غارت کردند، حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند - تا آخر حدیث.

(۲۶) خطبه آن حضرت

هنگامیکه از جراحت سلامتی حاصل شد  
ای اهل کوفه! خداوند را در همسایگان و میهمانتان به یاد آورید،  
و نیز در خاندان پیامبرتان که خداوند زشتی و پلیدی را از ایشان دور داشته  
و پاک و پاکیزه شان گردانید.

(۲۷) خطبه آن حضرت

هنگامیکه با معاویه صلح کرد  
از امام سجاد علیه السلام نقل شده: هنگامیکه امام حسن علیه السلام تصمیم

گرفت با معاویه صلح کند، از خانه خارج شد تا اینکه او را دید، هنگامیکه با یکدیگر اجتماع کردند، معاویه بالای منبر رفت و دستور داد امام روی منبر يك پله پائین تر از او بایستد.

آنگاه معاویه اینگونه سخن گفت: أي مردم این حسن پسر علی و پسر فاطمه است، ما را شایسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی داند، و آمده است تا با اختیار صلح کند، آنگاه گفت: أي حسن بایست.

امام برخاست و اینگونه سخن گفت:

سپاس خدای را سزااست که به سبب نعمتها و پیاپی بودن آنها، و برطرف ساختن شدائد و بلاها نزد دانایان و غیر آنها شایسته حمد و ستایش است، بندگانی که به وجودش اعتراف دارند، بسبب آنکه بخاطر جلالت و بزرگی از توهم بدور مانده، و از آنکه اوهام به او راه یابد برتر می باشد، و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است.

و گواهی می دهم که معبودي جز او نمی باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست، بی نیاز بوده و شریکی ندارد، یکتائی است که پشتیبان ندارد.

و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت تا بسوی حق دعوت

کند و چراغی فروزان است، و از آنچه بندگان می ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده مرده و محشور شوم، و با آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می گویم:

ای بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شك و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شك نمی کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالیکه از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالیکه آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می کند خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است.

قرون و اعصار در گذر بود تا اینکه خداوند محمد صلی الله علیه و اله را به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد که بسوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد.

و خداوند در کتابی که بر پیامبرش فرستاد چنین می فرماید: (آیا کسی که نشانه ای از خداوند همراه او باشد، و شاهی از جانب خداوند او را همراهی نماید)، پس پیامبر خدا کسی است که نشانه ای از جانب خداوند دارد، و پدرم کسی است که همراهی او نموده و بر او گواه است. و پیامبر در هنگامیکه به او دستور داد به مکه رفته و سوره براءت را در مراسم حج بخواند فرمود: ای علی حرکت کن من مأمور شده ام که این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، و تو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا و رسول خدا از اوست.

و پیامبر در زمانی که بین او و برادرش جعفر بن ابی طالب و مولای او زید بن حارثه در دختر حمزه حکم کرد، چنین فرمود: ای علی اما تو از من و من از توام، و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی، پس پدرم اولین تصدیق کنندهء پیامبر بوده و با جانش او را حفاظت کرد.

آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می داشت، و برای هر امر مشکلی او را مفرستاد، چرا که به او اعتماد و اطمینان داشت، و این به خاطر آن بود که نسبت به خداوند و رسولش خیر خواه بود، و او نزدیکترین

فرد به خداوند و رسول اوست.  
و خداوند می فرماید: (پیشی گیران پیشی گرفته اند O آنان مقرب درگاه الهی اند)، پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا و رسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است.

و خداوند می فرماید: (مساوی نیستند آنان که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند)، پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد و مؤمن شد، و اولین فردی بود که بسوی خدا و رسولش هجرت کرد، و به رسول خدا ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود.

خداوند می فرماید: (و آنان که بعد از ایشان آمدند گویند پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده اند را بیخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده اند کینه ای قرار مده پروردگارا تو با رأفت و مهربانی).  
پس مردم از تمامی امتهای به جهت آنکه پیش از آنها به پیامبر ایمان آورده برای او استغفار می کنند، چرا که هیچ کس پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می فرماید: (و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار

و کسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند)، پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان است، پس هم چنان که خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد، همین گونه پیشی گیرندترین پیشی گیرندگان را پیشی گیرندگان برتری داد.

و خداوند می فرماید: (آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید)، پس او به تحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت.

از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمه اش حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خشنود باد. خداوند از بین آن شهدا حمزه را سید الشهداء قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن بهم راه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این به خاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان و نزدیکی آنان

به پیامبر خدا است، و پیامبر صلی الله علیه و اله در بین شهدائی که همراه حمزه به شهادت رسیدند تنها بر حمزه هفتاد نماز گذارد.

و همین گونه خداوند برای زنان پیامبر، برای نیکوکارانشان دو پاداش و برای بدکارانشان دو عذاب را قرار داد، و این افزایش پاداش و عذاب به خاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است.

و نماز در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیلش حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت به خاطر آنست که پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد.

و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت، گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد.

و خداوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد و در کتابش آن را برای او واجب ساخت، و آنچه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند، و صدقه را برای او حرام گرداند و برای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزااست که ما را در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت داخل گرداند، و از آنچه پیامبرش را از آن منزه دانست ما را نیز منزه نمود، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشت، و فضیلتی است که ما بر سائر مردم برتری داد.

خداوند هنگامیکه اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه و اله را انکار کرده و طلب محاجه نمودند فرمود: (بگو بیائید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده و مباحله انجام دهیم و لعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم)، و پیامبر به همراه خود از میان مردم از جانها پدرم، و از پسران من و برادرم، و از زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان و از گوش و خون و جان او هستیم، و ما از او و او از ماست.

و خداوند می فرماید: (خداوند اراده کرده است تا از شما خاندان

رجس و پلیدی را دور گرداند و شما را پاك و پاکیزه نماید، هنگامیکه این آیه نازل شد پیامبر من و برادرم و مادر و پدرم را جمع نمود، و خود و ما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، و این کار در حجره او و در روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوندا ایشان خاندان من می باشند، و اینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس و پلیدی را دور دار، و پاك و پاکیزه شان گردان.

ام سلمه - که خداوند از او خشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند تو را رحمت کند، تو در راه نیکی بوده و بسوی خیر پیش می روی و از تو راضی هستم، ولیکن این موضوع مخصوص من و ایشان است.

سپس پیامبر بعد از این جریان تا مدتی که زندگی کرد و قبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است، خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور دارد و شما را پاکیزه گرداند. و پیامبر دستور داد دربهائی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز

درب خانهء ما، به ایشان اشکال گرفته شد، فرمودند: من دربها را نبستم و درب خانهء علی را از پیش خود باز نگذاردم، بلکه پیرو وحی الهی هستم و خداوند مرا امر به بستن دربها و باز گذاشتن درب خانهء او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، و فرزندى در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر صلی الله علیه و اله و پدرم علی علیه السلام، و این بخاطر کرامت و فضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، و ما را در میان مردم بدان اختصاص داده است.

و این درگاه خانهء پدرم می باشد که نزدیک درب خانهء پیامبر در مسجد اوست، و منزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است. و این بدین خاطر است که خداوند پیامبرش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین خانه که در وسط آنها قرار داشت برای پدرم بود، و آن هم اکنون نیز وجود دارد، و خانه همان مسجدی است که پاکیزه قرار داده شد، و او کسی است که خداوند فرموده: (اهل بیت)، پس ما اهل بیت هستیم، و ما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاک و پاکیزه مان نمود.

أی مردم! اگر سالها در این جا بایستم و آنچه خداوند به ما داده است و در کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم، کسی که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است.

و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایستهء خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آنکه ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقمان ضایع گردیده است. و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقمان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهممان را از غنائم و فئی که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، وارث مادرمان فاطمه علیها السلام از پدرش را گرفتند.

ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها وزمین برکتهايش را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی می نمودند، و در این حالت أي معاویه تو در آن طمع نمی کردی. ولیکن هنگامیکه او را از جایگاهش دور ساختند و بنیان آنرا دگرگون نمودند، قریش در آن به نزاع پرداختند، و آنرا همچون تویی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو أي معاویه واصحابت بعد از تو در آن طمع کردند.

و پیامبر فرموده: گروهی رهبری خود را بدست کسی نسپردند، در حالیکه در بینشان داناتر از او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آنچه ترك کرده بودند بازگردند. بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت و خلیفه و جانشینش را رها کردند و به گوساله پرستی مشغول شدند! و از سامری پیروی نمودند، در حالیکه آنان می دانستند او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است.

و این امت شنید که پیامبر به پدرم می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است، جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید. و پیامبر خدا را دیدند، در حالیکه او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر و حيله بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید. و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنانکه پیامبر در گشایش بود. و مردم مرا خوار کردند، و در این حال ای پسر حرب با تو بیعت کردم، و اگر یارانی داشتم که مرا از تو رهائی می دادند با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانیکه مردم او را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد.

هم چنان که من و پدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستیم، در زمانیکه مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت نمودند، و ما یارانی را نیافتیم، و این روشها و نمونه ها پی در پی یکدیگر می آیند. ای مردم! اگر در بین مشرق و مغرب بگردید تا مردی را بیابید که جدش پیامبر و پدرش جانشین پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، پس تقوای الهی پیشه سازید، و بعد از بیان مطلب گمراه نگردید، و چگونه چنین کردید و از شما چنین انتظاری نمی رفت، آگاه باشید من با این شخص - و به معاویه اشاره کرد - بیعت کرده ام، و شاید این فتنه و آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا زمان اندک. ای مردم! کسی را بخاطر واگذاردن حقش مؤاخذه نمی کنند، و اگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می گیرد، و هر کار خوبی سود دهنده است، و هر کار خطائی به اهل آن ضرر می رساند، امری اتفاق افتاد و سلیمان آنرا دانست و او را بهره مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید. اما نزدیکی و خویشاوندی به مشرک بهره می رساند، در حالیکه سوگند به خدا که برای مؤمن بهره مندی اش بیشتر است، پیامبر به عمویش ابو طالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودی جز خداوند نیست،

تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی گفت  
و به او وعده نمی داد جز در زمانیکه از طرف او اطمینان داشت، و برای  
کسی این مطلب را نفرمود جز شیخ ما یعنی ابو طالب، خداوند می فرمود:  
(توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می دهند و هنگامیکه  
مرگ دامنگیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با  
حالت کفر می میرند، برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم).  
ای مردم! بشنوید و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید  
و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما بسوی حق بازگردید، در  
حالیکه گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا  
گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالیکه آنرا ناپسند  
می شمیرید، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند.  
(۲۸) خطبهء آن حضرت  
بعد از انجام صلح  
ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم،

و ضربه زدن به من، و غارت اموالم را.

(۲۹) خطبه آن حضرت

در علت صلح ایشان با معاویه

روایت شده: هنگامیکه صلح انجام پذیرفت و کار پایان یافت معاویه از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن گوید و ایشان را آگاهی دهد که با معاویه بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است.

امام پذیرفت و در حالیکه مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود:

ای مردم! زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بیخردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید تا مردی را بیابید که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید که خداوند شما را به جدم پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت و نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت عزت، و بعد از کمی افراد بسیاریتان گردانید.

و معاویه با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است،  
و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها کردم، و شما با من بیعت  
کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این  
عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم و خط جنگ بین خود و او را پایان  
دهم، و با او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن  
آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماست، (و شاید این امر  
آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد).

(۳۰) خطبه آن حضرت

در فضیلت پدرش بعد از آنکه صلح کرد  
روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که  
خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای  
امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود:  
سپاس خدائی را سزااست که در فرمانروائیش یگانه، و در  
پروردگارش تنهاست، پادشاهی را به هر که خواهد بدهد، و از هر که  
بخوهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزااست که مؤمنان را به ما گرامی

گانتان را از شرك رهائی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما در گذشته و حال نزد شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گذارید و چه ناسپاس باشید. ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را بسوی خود فرا خواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید که همانند آنرا سراغ ندارید و مانند آنرا نمی یابید.

بسیار دور است، بسیار دور است، چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدید، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، در حالیکه او همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خورانید، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را ذلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید. و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید، تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه باشد، و خداوند بسوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاکت گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم. آنگاه فرمود:

أبي اهل كوفه ديروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او، درهم کوبنده بدکاران قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته و از او در وحشت بودند، در مورد او امر الهی مورد ملامت قرار نگرفته و از مال خدا چیزی را به سرقت نمی برد، و از جنگ با دشمنان خدا فرار نمی کرد، تمامی قرآن به او داده شده، او را خواند اجابت نمود، او را راهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود و رحمت الهی بر او باد.

(۳۱) خطبه آن حضرت

در شناخت خودش

روایت شده: هنگامیکه معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامیکه مراسم بیعتش تمام شد بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام را نام برده و آنان را دشنام داد، امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید و خود برخاست و فرمود:

أبي آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم

پیامبر و جدت حرب، و جدہ ام خدیجہ و جدہ ات فتیلہ است، خداوند لعنت کند از میان من و تو، کسی را کہ شهرتش کمتر، حسبش پست تر، شرش با سابقہ تر، و کفر و نفاقش قدیمی تر است.

(۳۲) خطبہء آن حضرت

در فضیلت خود و پدرش

روایت شدہ: هنگامیکہ معاویہ وارد کوفہ شد بہ او گفتند: امام حسن علیہ السلام نزد مردم جایگاہ بلندی یافتہ است، اگر بہ او دستور دہی کہ روی منبر در پلہ پائین تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود کہ مقامش در قلب و دید مردم کاهش یابد، معاویہ نپذیرفت، اما اصرار کردند، معاویہ این عمل را انجام داد، امام در پلہ پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و ثنای الہی فرمود:  
اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید تا مردی را بیابید کہ جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواہید یافت، و ما با این طاغی و ستمگر بیعت کردہ ایم - و با دست بہ بالای منبر کہ معاویہ ایستادہ بود اشارہ کرد - کہ در جایگاہ پیامبر قرار گرفتہ است، و دانستیم کہ حفظ خونہای مسلمانان بہتر از ریختن خونہای آنان است، آنگاہ بہ این آیہ

استشهاد کردند: (شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد)، و با دست به معاویه اشاره کرد.  
معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آنرا نموده است، آنگاه معاویه برخاست و خطبه‌ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست و به او که هنوز بالای منبر بود گفت:

وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیر المؤمنین علیه السلام را سب و لعن می‌کنی، در حالیکه پیامبر فرموده است: هر که علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشمن دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد، در حالیکه در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست. آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگذارد.

(۳۳) خطبه‌ء آن حضرت

در شناسائی خود و صفات زمامدار

روایت شده: روزی عمرو بن عاص به معاویه گفت: نزد حسن

بن علی علیهما السلام بفرست و بگو بالای منبر رفته و خطبه بخواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت، در حالیکه مردم ورؤسای اهل شام جمع شده بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود:

أي مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند زمین را برایش پاك و سجده گاه قرار داد، من پسر چراغ فروزان و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم رسانم، پسر آخرین پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده پروردگار جهانیانم، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت بسوی جهانیان فرستاده شد، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد. معاویه که از سخن امام به سختی افتاده بود، سخن ایشان را قطع کرد، و گفت: أي ابا محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما بوسیلهء باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند، آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود:

من پسر کسی هستم که خواستش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی هستم که در بهشت را می کوبد و در برایش گشوده می شود و داخل آن می شود، من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، و غنائم برایش حلال گشت، بوسیله ترس از فاصله يك ماه یا بیشتر یاری شد. امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و از اهل شام و غیر آنها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت. معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی، امام فرمود:

خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند و به اطاعت الهی گردن نهد، و کسی که ستم می کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دلبستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا را غارت می کند خلیفه نمی باشد، و لکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد و بزودی دورانش پایان می یابد، لذتش تمام شده و تبعات آن بر عهده اش

باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: (ونمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم)، (آنان را چند سال بهره مند ساختیم آنگاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید)، (و آنچه از آن بهره مندند ایشان را بی نیاز نمی کند).  
و آنگاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد.  
و در روایتی اینگونه آمده است:  
معاویه گفت: حتی يك نفر در قریش نیست که از نعمت ها  
و بخشندگیهای ما بهره مند نباشد، امام فرمود:  
آری، کسی که پس از خواری بوسیلهء او عزت یافتی، و کمی خود را  
به فراوانی رسانیدی.  
معاویه گفت: أي حسن آنان کیانند، فرمود:  
کسانی که نمی خواهی آنان را بشناسی.  
و امام ادامه داد:  
من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند

کسی هستم که در کرامت بر همهء مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم جهان در راستی و بخشندگی برتری داشت، شاخه ای بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می باشد پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی.

معاویه گفت: نه، گفتارت را درست می دانم، امام فرمود:

حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست اندیشان می شناسند.

معاویه از منبر پائین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد.

(۳۴) خطبهء آن حضرت

در شناسائی خود و معاویه

روایت شده: هنگامیکه معاویه به مدینه آمد خطبه خواند و گفت:

علی بن ابی طالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

پیامبری مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، و پیامبری نبوده جز آنکه از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، و علی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از اوست، و من پسر علی و تو پسر صخر هستی، جد تو حرب و جد من پیامبر خداست، و مادرت هند و مادرم فاطمه است، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند از رحمتش دور دارد آنکه از میان من و تو از جهت نسب پست تر، از جهت کفر با سابقه تر، و نامش کمتر، و نفاقش بیشتر است. تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، و خطبه اش را قطع کرد.

(۳۵) خطبه آن حضرت

در توصیف خودش  
روایت شده که معاویه از امام حسن علیه السلام خواست که بر بالای منبر رفته و نسب خود را بیان دارد، امام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

أی مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد بزودی خود را برای او توصیف می کنم، شهرم مکه و منی و فرزند مروه و صفا هستم، و من پسر پیامبر برانگیخته شده هستم، و من

فرزند کسی هستم که بر بالای کوههای استوار رفته، و من پسر کسی هستم که زیباییهای چهره اش را از حیا پوشانید، و من پسر فاطمه برترین زنان هستم، و من پسر کسانی هستم که عیوبشان اندک و دامنهایشان پاک است. در این حالت مؤذن اذان گفت، و بیان داشت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و گواهی می دهم که محمد فرستاده خداست، امام فرمود:

أي معاویه! محمد پدر توست یا پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست حق را پوشانده أي، و اگر بگوئی: آری، اقرار نموده أي. سپس فرمود:

قریش بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب بر عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند اما حقمان را به ما باز نمی گردانند.

(۳۶) خطبه آن حضرت

در ترغیب مردم به پیروی از آنان

أي مردم! شهرها نابود و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک،

گردید پس بر وسوسه های شیطانی و حکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، بخدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر، و مشکلات آشکار شد، و ما در انتظار تحقق این آیات و تأویل آنها بودیم، خداوند می فرماید: (محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند، اگر بمیرد یا کشته شود آیا شما به گذشتهء خود رجوع می کنید، و هر که به گذشتهء خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش می دهد).

سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد، و شك در قلوب مردم وارد شد، و ندای فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنهء کور و کر و لال، که سخن خواننده شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و با رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان بحرکت در آمد، و لشکریان خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش

نگردد، و حقی که مخفی نشود.  
أی مردم! از خواب غفلت برخاسته و از فرصت گسترده و از تاریکی بسیار، و از کم بودن راه رهایی برخیزید، سوگند به آنکه دانه را شکافت و انسان را خلق کرد و عظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند که قلبهای صاف و نیاتی صادق داشته باشند، که در آن نفاق نبوده و قصد تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم قدم با شمشیر با آنان می جنگم، و شمشیرها و نیزه ها را در اطراف آنان قرار داده، واسبها را در اطراف ایشان بحرکت در آورم.  
(۳۷) خطبهء آن حضرت

در علت صلح ایشان  
روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام (بطن جریح) که عموی مختار بر آن حکومت می کرد رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته و به معاویه تسلیم نمائیم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او در گذرند، آنان نیز در گذشتند.

امام علیه السلام فرمود:

وای بر شما، سوگند بر خود که معاویه به آنچه در مورد قتل من با شما پیمان بسته وفا نمی کند، و می دانم که اگر دست به دست او دهم و تسلیم او گردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم.

و من می توانم که به تنهایی عبادت پروردگارم را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته و در مقابل آنچه خداوند به آنان داده است از آنان درخواست آب و غذا می کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آنان به سبب آنچه انجام داده اند، و ستمکاران بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت.

(۳۸) خطبه آن حضرت

هنگامیکه ایشان را بر بیعت با معاویه مورد سرزنش قرار دادند وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آنچه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهایی است که خورشید بر آنها تأیید یا غروب کرده است، آیا نمی دانید به تنصیب پیامبر که من امام

شما واطاعتم بر شما واجب است، ویکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟

گفتند: آری، فرمود:

آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود.

آیا نمی دانید که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آنکه بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد، خداوند ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد.

او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر برترین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن بخاطر اینست که بدانند خداوند بر هر کار قادر است.

(۳۹) خطبهء آن حضرت

در مورد علت صلح خود

بخاطر حفاظت کردن و ریختن نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم.

(۴۰) خطبهء آن حضرت

بعد از آنکه اصحابش از او خواستند نقض بیعت کند

شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم تلاشم در امور

دنیايي باشد، و به قدرت دنیايي می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من

قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است

که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری از ریختن خونها بوده.

پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، و در خانه

هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: - عملی انجام ندهید تا

نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.

## فصل

مناظرات آن حضرت

- \* نزد معاویه در فضیلت پدرش
- \* در شناسائی خود و عیوب مخالفین
- \* در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست
- \* با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد
- \* با عبد الله بن زبیر
- \* با مروان بن حکم
- \* با عمرو بن عاص
- \* با عمرو بن عاص
- \* با عمرو بن عاص
- \* با معاویه بن ابی سفیان
- \* با معاوین بن ابی سفیان
- \* با ولید بن عقبه
- \* با یزید بن معاویه
- \* با حبیب بن مسلمه فهری
- \* با حسن بصری در توحید

(۱) مناظره آن حضرت  
نزد معاویه در فضیلت پدرش  
نزد معاویه، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبة بن  
ابی سفیان و ولید بن عقبه بن ابی معیط و مغیره بن ابی شعبه گرد آمده  
بودند، و همه يك هدف داشتند (و آن تضعیف آن حضرت بود).  
عمرو بن عاص به معاویه گفت: چرا نزد حسن بن علی نمی فرستی  
، زیرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زیادی گرد او جمع شده اند،  
دستور می دهد و اطاعت می شود، و سخن می گوید و پذیرفته می گردد،  
و این دو امر او را به مقامات بالاتری می رساند، اگر نزد او بفرستی ما او  
و پدرش را تضعیف کرده و به او و پدرش ناسزا گوئیم، و از ارزش او  
و پدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد.  
معاویه گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد که ننگ آن تا زمان  
مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هرگاه او را دیدم دیدارش را ناپسند  
شمردم و از او هراسیدم، و اگر نزد او بفرستم میان شما به انصاف رفتار  
می کنم.  
آنگاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامیکه فرستاده نزد ایشان آمد  
گفت: معاویه تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟

فرستاده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد -، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد و عذاب الهی از جائی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود.

هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده و با ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار بگیرند که عثمان مظلوم کشته شده است، و این که پدرت او را کشته است، گفتارشان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد.

امام فرمود: سبحان الله، خانه خانهء تو و اجازهء در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر ارادهء تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدام يك اقرار داشته و از کدام يك معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عدهء آنان از بنی هاشم می آوردم، چه آنکه وجود من به تنهائی برای آنان ترسناك تر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده تا بگویند، مشنوم، و نیرو و توانی جز به اراده خداوند نیست.

آنگاه همگی آنان سخن گفتند و تمامی کلامشان ناسزاگویی به علی علیه السلام بود، آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و فرمود:

سپاس خدای را که پیشینیان شما را به پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود، و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، سخنم را بشنوید و در آن بیندیشید، و ای معاویه به تو آغاز می کنم، ای معاویه سوگند به خدا آنان به من ناسزا نگفته بلکه تو ناسزا گفتی، و آنان مرا شماتت نمودند بلکه تو مرا شماتت کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزاگوئی و عقیده زشت و تجاوزگری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد صلی الله علیه و اله می باشد که در گذشته

و حال وجود دارد.

و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرأت ذکر این گفتارها را نداشتند. ای گروهی که در اینجا جمع شده و بر علیه من متحد گردیده اید بشنوید، و حقی که به آن آگاهید را کتمان نکنید، و اگر سخن باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، و ای معاویه از تو شروع می کنم، و کمتر از آنچه باید بگویم را در مورد تو بیان می دارم.

شما را به خدا سوگند آیا می دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گذارده و تو هر دوی آنها را دیده ای، در حالی که تو در گمراهی بوده و لات و عزی را میپرستیدی، و او دو بار بیعت کرد، یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح، در حالی که تو این معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی.  
آنگاه فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید آنچه می گویم حق است، او شما را در حالی که با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و تو لات و عزی را میپرستیدی و جنگ با پیامبر را امری واجب می دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالی که پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت.

تا اینکه خداوند بدست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار

ساخت، و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود.

آنگاه شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالی که عمر بن خطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را بدست داشت آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما عمر فرار کرد و برگشت در حالی که اصحابش را می ترساند و اصحابش او را مترساندند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی کند، آنگاه باز نمی گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد.

ابو بکر و عمر و دیگر مهاجرین و انصار خودشان به پیامبر عرضه می کردند تا به آن عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می کرد، پیامبر او را نزد خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و باز نگشت تا اینکه به یاری الهی پیروزی را بدست آورد، و تو آن روز در

مکه بودی و دشمن خدا و پیامبرش به شمار می رفتی، آیا مردی که خدا و رسولش را یاری می کرد با کسی که دشمن خدا و رسولش است مساوی می باشند، آنگاه به خدا سوگند منخووم که هنوز قلبت ایمان نیاورده، و لکن زبانت مترسد و از اینرو به آنچه در قلب نیست سخن می گوید. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر او را در جنگ تبوك به عنوان جانشین خود در مدینه قرارداد، در حالی که او را دشمن نداشته و از او خشمگین نبوده، منافقین در این مورد سخن گفتند و آن را عیبی بر آن حضرت تلقی کردند، علی علیه السلام گفت: ای پیامبر مرا در شهر مگذار چرا که تاکنون در غزوه ای تو را تنها نگذاشته ام، پیامبر فرمود: تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی همانگونه که هارون نسبت به موسی علیه السلام چنین بود، آنگاه دستهای علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم هر که مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده، و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت نموده، و هر که مرا دوست بدارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است. آنگاه فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در حجة الوداع گفت: أي

مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم که بعد از آن هرگز گمراه نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به محکم آن عمل و به متشابهش ایمان آورید، و بگوئید: به آنچه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم را دوست بدارید، و هر که آنان را دوست می دارد مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می مانند تا در روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. آنگاه در حالی که روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را بدست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوندا برای هر که با علی دشمنی کند جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوض دور می کنی، هم چنان که شما شتر غریب را از میان شترانش دور می گردانید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که او در بیماری پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای

پیامبر چرا مگرایی؟ فرمود: برای آن مگریم که می دانم در قلوب گروهی از امتم کینه هایی است که آن را زمانی آشکار می کنند که از دنیا بروم. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر در هنگام وفات در حالی که خاندانش کنارش جمع شده بودند فرمود: خداوندا اینان خاندان و اهل بیتم می باشند، خداوندا دوستدارانشان را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیتم در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد غرق می شود.

و شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام کردند.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذائد دنیوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: (ای ایمان آوردندگان چیزهای پاکی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید و تجاوز ننمائید که خداوند تجاوزگران

را دوست ندارد\* و از آنچه خداوند بر شما نازل کرده و حلال و پاک است بخورید و نسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید)، و نزد او دانش زمان مرگها و دانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ و قرآن نازل شده می باشد.

و گروهی بودند که عدد آنها را نمی دانیم که به ده نفر می رسیدند و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که تنها به همان تعداد می باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده اید. شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر نزد تو فرستاد تا نامه ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان برخورد کرد - فرستاده نزد پیامبر آمد و گفت: او در حال خوردن است، سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر بار نزد پیامبر باز می گشت و می گفت او غذا می خورد، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان، سوگند به خدا

که آن تا روز قیامت در غذای تو تحقق می یابد.

سپس فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که آنچه می گویم حق است، ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را از جلو حرکت می دادید، و پیامبر شخصی که سوار بر آن بود و کسی که از عقب و از جلو آن را حرکت می داد را لعنت کرده، و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می کردید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر ابو سفیان را در هفت جا لعنت کرد:

۱ - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابو سفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و خواست آن حضرت را دستگیر کند و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند.

۲ - روزی که کاروان (مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست آن را توقیف کند ولی) ابو سفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا بدست پیامبر نیفتد و (جنگ بدر صورت گرفت).

۳ - در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولای ماست و شما مولا و سرپرست ندارید، و ابو سفیان گفت: ما عزیزی داریم و شما عزیزی ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند.

۴ - روز حنین، روزی که ابو سفیان قریش و هوازن و عیینه غطفان و یهود را مجتمع و بر ضد پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با نارا حتی باز گرداند در حالی که خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابو سفیان و اصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بوده و بر دین پدرت یعنی شرك قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین و عقیده او بود.

۵ - سخن خدای بزرگ است: (و قربانی را که نمی گذارند به جایگاهش برسد)، و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندان او را تا روز قیامت شامل گردد.

۶ - روز احزاب، روزی که ابو سفیان و قریش و عیینة بن حصین بن بدر غطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگانش را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگانشان مؤمنی نیست؟ فرمود: در میان دنباله روندگانشان لعنت شامل مؤمنان نمی گردد،

اما در هر آن در بین آنان مؤمن و اجابت کننده و نجات یافته ای نیست.  
۷ - روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و پیامبرش آنان که از تنگه عبور کردند را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان را حرکت می دادند.  
شما را به خدا سوگند، آیا می دانید ابو سفیان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود و گفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه، ابو سفیان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بین خود بگردانید، سوگند به آن جان ابو سفیان بدست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد.

و شما را به خدا سوگند، آیا می دانید ابو سفیان دست حسین علیه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد، و گفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد: ای به گور رفته ها که دیروز در مورد

(حکومت) با ما می جنگیدید امروز بدست ما رسیده و شما خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای سفیدت را زشت و چهره ات را کریه گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت و به مدینه نمی آورد هلاك می گردید.

این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنتها را به ما باز گردانی، و پدرت ابو سفیان قصد داشت مسلمان شود و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را باز داری. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی و عثمان تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرأت تو بر خدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالی که او را شناخته و سوابق و فضل و علم او را نزد خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی و به کید و مکر و فریب، خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت ایمان نداشته و از عقاب الهی نمهراسد.

و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود، و بدیها و عیوبی که از آنها سکوت اختیار کردم به خاطر طولانی شدن بوده است.

و اما تو ای عمرو بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته پاسخ گوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلاً متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم. ناسزا گوئیت به علی علیه السلام آیا از ارزشش مکاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگوئی دروغ گفته ای.

و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالی که خدا و رسولش او را کشتند،

و به جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در يك مكان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنان که از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند.

و پیامبر فرمود: هنگامیکه فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عبید و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در این حال که پیامبر مشغول سخن بود حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سخنتان را آهسته گوئید چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانی که بعد از او رهبری این امت را بدست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد.

و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: (و خوابی را که به تو نمایانیم را تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد

لعنت قرار گرفته قرار دادیم) که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین نازل فرمود: (شب قدر بهتر از هزار ماه است)، شما را شاهد گرفته و خود گواهی می دهم که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی یابد.

و اما تو ای عمر و بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگر بودی، مادرت زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابو سفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل، همگی تو را بیچه خود می دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است.

آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد از بین می رود، خداوند این آیه را نازل کرد (استهزاء کنندهء تو نسلش

منقطع است).

و مادرت نزد قبیلهء عبد قیس می رفت تا زنا کند، در خانه ها و مجالس و دشتهای آنان بدنبال زنا کردن می گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر با دشمنان برخورد داشت حاضر بودی، در حالی که از همه دشمن تر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می رفتی. آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند و نزد نجاشی می رفتند تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند، قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند برتر و سخن کافران پست گردید.

و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا و بی دینی، آتشی را بر او افروختی، آنگاه به فلسطین گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث دینت را به دنیای دیگری فروختی، و ما تو

را بر دشمنی با خود ملامت نکرده و بر محبتتان سرزنش نمی کنیم، و تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم بودی، و پیامبر را به هفتاد بیت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوندا من شعر را به خوبی بلد نیستم، و سزاوار نیست که شعر بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست.

آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی هدایایی را دادی و دومین بار نزد او کوچ کردی، و ماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید و شکست خورده باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر و یارانش بود، هنگامی که امید و آرزویت زائل گردید به دوستت عمارة بن ولید امرت را واگذاری. و اما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالی که تو را در باره شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه زد، و پدرت را در روز بدر به قتل رسانیدی، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالی که خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن و تو را فاسق نامید، و سخن

خداوند است که می فرماید: (آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی هستند)، و سخن خداوند: (اگر فاسقی نزد شما خبری آورد در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید).

و تو را چه به نام قریش را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست بنام ذکوان از اهل صفدریه بنام ذکوان هستی.

و اما اینکه گمان کردی که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی.

و اگر از مادرت در مورد پدرت سؤال کنی که ذکوان را ترك و تو را به عقبه بن ابی معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آنچه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و پستی در دنیا و آخرت آماده ساخته، و خداوند به بندگان ظلم نمی کند. و تو ای ولید، الله اکبر در مورد ولادتت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت خودت به پدرت را ثابت کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسر سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است.

و اما تو ای عتبه بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شأن برده و بنده علی بن ابی طالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامتت کنم، و لکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمین گاه است، و تو فرزند پدران هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده و می فرماید: (کار کننده و رنج برنده ○ آتش سوزان را میچشند ○ از چشمهء جوشان نوشانده شوند - تا آنجا که می فرماید: - از گرسنگی).

و اما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرساندی، در حالی که با او نزدیکی می کرد، و در فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزندی که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن مترسانی.

و تو را از اینکه علی را ناسزا گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانیدی، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند،

تا اینکه بدست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشاندند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید.  
و اما اینکه من آرزومند خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم، چرا که برادرت نسبت به خدا متمرّد و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، مردم را مکر و فریب می دهد و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است.

و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیلهء قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد و مظلومی را نکشت.  
و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا و رها کنندهء کتاب خدا و تکذیب کنندهء پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهای عادل و پاک و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار نمودنت را به تأخیر انداخت و حق را با ابطال و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوار کننده تر می باشد.

و تو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این به خاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده و احترامش را زائل سازی، در حالی که پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و و بال گفتارت را دامنگیرت می کند.

پس به کدام يك از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل و رغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند.

آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری ننمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانید، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می میراندی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد.

و اما اعتراضت در بنی هاشم و بنی امیه، آن ادعای توست نزد معاویه، و اما سخنت در شأن امارت و رهبری و سخن یارانت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالی که موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند، و این ملك خداست که به نیکو کار و بدکار می دهد، و خداوند می فرماید: (و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد)، (و هنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم).

آنگاه امام حسن علیه السلام برخواست و پیراهنش را تکان داد در حالی که می گفت:

(زنان بد برای مردان بد و مردان بد برای زنان بد هستند)، سوگند به خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، (و مردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند پاکیزه اند برای آنان بخشش و روزی کریمانه

می باشد)، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند.  
آنگاه امام خارج شد در حالی که به معاویه می گفت:  
بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و بدست آوردی، و آنچه  
خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده  
کرده است.

معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید،  
ولید بن عقبه گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر  
تو جسارت نمود.

معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمیتوانید از مقام او بکاهید، چرا  
از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید و خواستید از او یاری بخواهید ولی شما  
را مسخره نمود، سوگند به خدا برنخواست تا آنکه خانه بر من تاریک  
گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز و بعد از آن برای شما خیر  
و نیکی وجود ندارد.

مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا  
حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا  
می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد  
امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد امام فرمود:

این طغیان گر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشه‌ایشان از مطالبی پر کنم که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند.

هنگامی که امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه ای ناسزا گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند.  
امام فرمود:

اما تو مروان من تو و پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندان، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت خارج شود، را بر زبان پیامبرش لعنت کرد، سوگند به خدا ای مروان تو و هیچ کس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودند این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید خداوند تجاوزگری تو زیادتر شد، و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: (و شجرهء ملعونه در قرآن و آنان را مترسانیم اما تنها طغیان گری و تجاوزگری آنان بیشتر می شود)،

و تو ای مروان و فرزندان درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است.  
معاویه برخاست و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت:  
ابا محمد تو ناسزاگو و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با ناراحتی و حزن و چهره های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند.  
(۲) مناظره آن حضرت

در شناسائی خود و عیوب مخالفین  
روایت شده که امام حسن علیه السلام بر معاویه وارد شد و در مجلس او حضور یافت، در آنجا گروهی از یارانش حاضر بودند، هر يك از آنان افتخارات خود را بر بنی هاشم ذکر کرد و از ارزش آنان کاستند، و مطالبی را ذکر کردند که بر امام حسن علیه السلام دشوار آمد و ایشان را ناراحت کرد، آنگاه ایشان به سخن پرداخت و فرمود:  
من از بهترین قبائل، و پدرانم ارزشمندترین خاندان در عرب می باشد، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست،

و ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنهای بر جا مانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، و آنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد ما طلب برتری نمودیم، و ما دریاهاى عمیقی هستیم که تهی از آن نگردیده، و کوههای محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم. در این هنگام مروان بن حکم و مغیره بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود: ای مروان! آیا از ترس و خواری و ضعف و عجز سخن می گویی، گمان کردی که خود را ستودم در حالی که پسر پیامبر خدایم، و مقامم را بالا بردم در حالی که سرور جوانان اهل بهشتم، وای بر کسی که فخر می فروشد و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی خود را بزرگ می نمایاند و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری، و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم.

مادرت به عزایت بنشیند چرا سکوت نمی کنی قبل از آنکه امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما باز گشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده، و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمت فرارت بود

و نیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده و او را به قتل رساندی (۱)،  
زشت باد چهره ات که چقدر کریه و ناپسند است.  
مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به  
مغیره کرد و فرمود:

ای کور قبیلهء ثقیف، تو را چه به قریش که نسبت به تو افتخار کنم،  
وای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم،  
پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و تأویل قرآن و مشکلات احکام را  
آموخته ایم، عزت برتر و افتخار و برتری از ماست.  
و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام  
بهره ای ندارند، بندهء فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم  
قهرمانان گردد و دم از افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان برتر هستیم،  
از پیمانمان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می کنیم، و من پسر  
زنان پاک هستم.

تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران، و او به  
ناتوانیت داناتر و به ضعف آگاه تر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به

---

۱ - ابن اثیر در اسد الغابة گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان  
جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می بستن پاهایش ورم می کرد و اگر باز می گذارند  
خون  
جاری می شد، مروان گفت: او را رها کنید آن تیری بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و  
رو به  
سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم.

او شایسته تر هستی، به خاطر آن غیضی که در دل داری و فریبی که از چشم‌هایت پیداست، هیئات او گمراهان را یاور انتخاب نمی کرد (۱).  
و گمان تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند آیا این امور با ناتوانیت در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می پذیرد، سوگند به خدا اگر امیر المؤمنین پرچم شجاعان را به تو می سپرد، می دیدی که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز می کشیدی. و اما دلیری قیس، تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علمی را آموختی، و از اینرو ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حيله خود را از قبیله ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبیله نیستی، و تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می باشد.  
خواستی با امیر المؤمنین ملاقات کنی، و او آن چنان که تو او را شناختی: شیر بیشه و سمی کشنده بود، قهرمانان در هنگام نبرد در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسك (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید.

-----  
۱ - بعد از مرگ عثمان مغیره نزد امام آمد و گفت: نصیحتی به تو دارم اگر می خواهی کارهای سامان یابد طلحه را بر کوفه و زبیر را بر بصره و معاویه را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آنکه خلافت سامان یافت با آنان هر گونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: (من از گمراهان یاور انتخاب نمی کنم) ج ۳ ص ۳۷۱ (حاشیه اصابه).

و اما نسبت مجهول و نزدیکانت ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبیله مانند نسبت حیوانات دریایی به آهوان صحرائی است، بلکه خویشاوندی تو از این نسبت دور تر است.

مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می فرمود: ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان و افتخار نمودن بندگان.

معاویه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزند عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان قدرت ایستادگی نداشته، و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند، آنگاه امام حسن علیه السلام را سوگند داد که ساکت شود، و امام ساکت شد.

(۳) مناظره آن حضرت

در فضیلت اهل بیت و این که خلافت تنها شایسته آنانست  
سلیم بن قیس گوید: از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم که  
گفت: معاویه به من گفت: چرا حسن و حسین را زیاد احترام می کنی، آنان  
بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان فاطمه دختر پیامبر  
نبود می گفتم اسماء بنت عمیس کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید:

از گفتارش بسیار ناراحت شده و نمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آنکه سخن عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس را در فضیلت امام حسن و حسین علیهما السلام و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و اله در فضیلت ایشان شنیده بودند را

نقل می کند، تا آنجا که گوید:

معاویه گفت: ای حسن علیه السلام تو چه می گویی؟ فرمود:

ای معاویه! سخن من و گفتار ابن عباس را شنیدی، ای معاویه

تعجب از تو و از کم حیائی تو و جرأت بر خداوند است، آنجا که گفتی:

خداوند طاغوت شما را کشت و خلافت را به جایگاه او (معاویه) رسانید،

ای معاویه آیا تو معدن خلافتی نه ما؟

وای بر تو ای معاویه و به سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این

جایگاه نشانند، و این سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم که تو

شایسته آن نیستی، اما می گویم تا فرزندان پدرم که در اینجا حاضرند

بشنوند:

مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند و در آن مسائل بین

ایشان اختلاف و کشمکش و جدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت

خداوند و رسالت پیامبر، و نمازهای پنجگانه، و زکات واجب، و روزه ماه

رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل شمارش

نیست و شمارهء آنها را تنها خدا می داند.  
و نیز بر موارد دیگری اجتماع کرده اند، بر حرمت زنا و دزدی  
و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد بسیاری از محرمات الهی که قابل  
شمارش نیست و شماره آنها را تنها خدا می داند.  
اما در مورد سنتهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می جنگند، و به  
گروههایی تقسیم شده اند که گروهی دیگر را لعنت می کنند، و همان  
ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می جوید،  
گروهی گروه دیگر را بقتل می رساند که کدام يك شایسته تر به آن است،  
جز گروهی که از کتاب الهی و سنت پیامبرش صلی الله علیه و اله پیروی می کنند،  
هر

که آنچه مسلمانان در آن اختلاف ندارند را بگیرد و امور اختلافی را به  
خداوند واگذارد، سالم مانده و از آتش نجات می یابد و داخل بهشت  
می گردد.

و هر که خداوند او را موفق گردانده و بر او منت گذارده و بر او  
احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت والیان امرش از پیشوایانش  
روشن گرداند و بشناسد که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند  
سعادت مند بوده و دوستدار خداست، و پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: خداوند  
رحمت کند شخصی را که حق ما را دانست و آن را بیان کرد پس سعادت مند  
گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند.

ما اهل بیت مگوئیم امامان و پیشوایان از ما هستند، و خلافت و پیشوائی تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش ما را شایسته آن دانسته است، علم در ما و ما اهل آنیم، و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی گردد حتی زدن بر چهرهء کسی، جز آنکه آن بوسیله پیامبر صلی الله علیه و اله دیکته شده و علی علیه السلام با دست خود نوشته و در دست ما قرار دارد. و گروهی گمان می کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می کنی، و گمان می کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد که می خواهم قرآن را در يك مجموعه ای جمع آوری کنم پس آنچه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود: سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد گردنم را می زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: (آنان که در علم راسخند)، فرمود: آیه مرا قصد کرده و تو و یارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی طالب گمان می کند آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود

ندارد، هر که آیه ای از قرآن را خوانده آن را نزد من بیاورد، هر گاه کسی آیه ای را می آورد و شاهدهی بر آن اقامه می کرد آن آیه را می نوشت و اگر شاهدهی نداشت آن را نمی نوشت، آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده و حفظ گردیده است.

آنگاه عمر به قضات و والیان امرش دستور داد: فکر کنید و عقایدتان را بیان دارید که حق چیست، او و بعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند و پدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند در حالی که در يك امر مشترك احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضا می کرد، چرا که خداوند به او حکمت و روش قضاوت نداده بود. و هر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند که جایگاه خلافت و علم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که بما ظلم کرده و حق ما را انکار کرده، و مردم را بر ما مسلط نموده، و برای مردم راهی را بر علیه ما گشودند که بوسیله تو بدان احتجاج و دلیل آورده شود، و خداوند ما را کافی بوده و بهترین سرپرست است.

مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد و تسلیم ما بوده، و از ما پیروی می کند، او نجات یافته و دوستدار ماست و از امر خداوند تبعیت می کند، و دشمن ما که از ما بیزاری جسته و ما را لعن

می کند و ریختن خونهایمان را حلال می داند، و حق ما را انکار می کند، و خداوند را با برائت و بیزاری از ما میپرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جایی که گمان نمی کند کافر و مشرک گردیده، هم چنان که خداوند را ناآگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند.

و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم که خداوند او را بیامرزد و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است.

(۴) مناظره آن حضرت

با عمرو بن عاص و مروان و ابن زیاد

روایت شده: روزی معاویه همراه با اطرافیان رازدارش نشسته بود، و به یکدیگر فخر میفروختند، معاویه خواست آنان را بخراند، از اینرو گفت: بسیار فخر فروختید، اگر حسن بن علی علیه السلام و عبد الله بن عباس در اینجا بودند از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد امام فرستاد - آنگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود: اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او

نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد خیانت کار است.

ای عمرو به دروغ افتخار ورزیده و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبه‌کاریت همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را برشمرده و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، در باره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی، و سواران دلاور، و حمله ور به دشمنان، و پرورده شده در دامان جنگ می باشیم، برای دوستان همچون نو بهاران خرم هستیم، ما جایگاه نبوت و محل فرو آمدن علم هستیم.

و گمان می کنید که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد بدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی که دلاوران بر زمین خوردند، و هماوران به سختی افتادند، و شیرمردان از پای در آمدند، و مرگ معرکه دار میدان شد، و بر پاشنه آن چرخید و دندان نشان داد، و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان شما را کشتیم و پیامبر بر فرزندانمان منت گذارد، و بجان خودم سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و قوی تر نبودید.

و اما تو ای مروان، تو را چه می شود که از قریش زیاده گفته و به آن

افتخار کنی، تو رها شده ای و پدرت طرد شده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی مگرائی و در این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته تو را به حضور امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را به هم می فشرد، و مفهوم این شعر را منگریستی:

شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه فرار کنند  
و سرگین اندازند.

ولی امیر المؤمنین علیه السلام تو را بخشید و از خفقان مرگ رها شدی، و نفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو بری، باز شد و به حال آمدی، اما بجای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگوئی ما پرداختی و جسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی ما هرگز ننگی بر دامانمان ننشسته و خوار و خسران به سراغمان نیامده است.

و اما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو نسب درست و شاخهء برومند، و پیشینهء استوار، و جایگاه رشد ارزشمندی نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند، و وقتی که به دنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - و به معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خود خواند.

در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو را همان رسوائی مادرت بس است، و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول

خداست و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت بازنگشت، و عموهایم یکی حمزه سید الشهداء و دیگری جعفر طیار است، و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم.

آنگاه امام رو به ابن عباس کرد و فرمود: پسر عمویم اینان مرغهای ناتوانی هستند که می توان با بحث پرهایشان را در هم شکست.

(۵) مناظره آن حضرت

با عبد الله بن زبیر

روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس معاویه عبد الله بن زبیر حضور داشت، هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می کنم خسته اید به منزل رفته و استراحت کنید.

امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبد الله بن زبیر کرد و گفت: بهتر است که بر حسن فخر بورزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می باشی، و پدرت در اسلام کارهای بسیاری انجام داده

است - تا آنجا که سخن عبد الله زبیر در حضور امام را در مجلس دیگری نقل می کند - آنگاه امام فرمود:

سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز می داشتم، ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من کم عقل و بی زبان نیستم، آیا تو بر من عیب می گیری و بر من فخر می فروشی، جدت در جاهلیت خانواده و معرفیتی نداشت تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد، و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبند است، بزرگان و گرامترین مردم روی زمین، این مائیم که شرفی بر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم.

گمان می کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام چشم گشوده ام که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می کردند، و من به آنها اعتماد نداشتم، چون شما خاندانی فریبکارید.

و چرا چنین نباشد که پدرت با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کرد، و به

زودی پیمان‌ش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که در پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکهء جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد، و بدون هیچ یآوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران، و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود و بر پاشنه میچرخیدی، همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد.

وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند و کلیدهای اراده و ایمان بدست ماست، اکنون تو به ما حمله می کنی؟ تو هستی که زنان را فریب می دهی بر فرزندان پیامبران فخر می فروشی؟ سخنان ما را که مردم می پذیرفتند تو و پدرت رد می کنید. مردم با اشتیاق و اجبارا دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند و او از گناهت درگذشت و خویشاوندیت را رعایت کرد و تو را نکشت و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.

عبد الله بن زبیر شرمگین شد، به حضور امام آمد و گفت: ای ابا محمد معذرت می خواهم، این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم ببخش، چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته است.

و امام به معاویه نگریست، و فرمود:

می بینی که از پاسخ گوئی هیچ کس باز نمانم، وای بر تو آیا می دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار و اگر نه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمینها از آن سخن بگویند.

(۶) مناظره آن حضرت

با مروان بن حکم

امام بر معاویه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست و احترام بسیار به ایشان گذاشت، این امر بر مروان سخت آمد و کلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود:

وای بر تو ای مروان، تو همیشه در میدانهای جنگ و به هنگام رویارویی با دشمن ریسمان خواری و ننگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم، و اگر سپاس گزار

باشید ما بر شما هدایت را باریدیم، ما شما را به نجات می خوانیم و شما ما را به آتش دعوت می کنید، و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است. تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری که آنان در جنگ پایدارند و همچون شیر دلاور، مادرت به عزایت بنشیند مگر نمی دانی که خاندان عبدالمطلب پهلوانان بزرگوار و یاران و نگهبانان و بزرگمردانند. به خدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین و حمله ورنند، و این تو بودی که از میدانشان گریختی و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشانت به خواری و ننگ افتادی.

گمان می بری که می توانی خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری چرا نتوانستی خون آن کس که بر عثمان حمله برد را بریزی، که عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون گوسفندان صیحه می زدی و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی و تیری به جانب قاتلش پرتاب نمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید و چشمانت را از شدت وحشت فرو مبستی و از ترس جانت از من پناه

می خواستی، چون بنده ای که به دامان آقايش درآویزد، و من تو را از مرگ رهانيدم، و اکنون معاويه را به قتل من بر می انگیزی، و اگر آن روز معاويه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاويه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید.

و اکنون گمان می بری که من بر بردباری معاويه زنده مانده ام، به خدا قسم که معاويه خودش را بهتر از هر کس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم سپاس گزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم که جهان بر او تنگ شود و از حملهء سواران به ستوه آید، و در آن وقت فرار کردن و نیرنگ و پرگوئی تو را سودی نخواهد بخشید.

و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی.

معاويه به مروان فریاد زد و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی و به چنین خواری و تحقیری گرفتار شدی، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد، تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خور را می کنند.

(۷) مناظره آن حضرت

با عمرو بن عاص

روزی عمرو بن عاص امام حسن علیه السلام را در حال طواف دید و گفت: ای حسن گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت بر پا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، و بعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟ آیا سزاوار است که دور خانه خدا طواف کنی هم چنان که شتر دور آسیاب میچرخد، و لباس زیبا در برداری در حالی که تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت و عدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت بقتل رساند.

امام فرمود:

اهل آتش نشانه هائی دارند که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو می دانی که علی علیه السلام يك لحظه و يك چشم بر هم زدن در دین شك نکرده و در خداوند تردید ننموده است، و سوگند به خدا ای پسر ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور می کنم.

بر حذر باش از هجوم و حمله بر من چرا که می دانی من کیستم،  
ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم و پر خور هم نبوده ام، من در میان قریش  
مانند نخ وسط گردنبند هستم، خاندانم شناخته شده و جز به پدرم  
منسوب نمی گردم، و تو کسی هستی که خود می دانی و مردم نیز بدان  
آگاهند، مردان قریش در مورد فرزند بودن تو برای آنان اختلاف کردند  
(به خاطر زنا کردن مادرش با چند نفر)، و بدترین آنان، یعنی کسی که نسبتش  
پست تر و ملامت شونده تر از بقیه بود پیروز شد، و تو فرزند او نامیده  
شدی، پس از من برحذر باش چرا که تو پلید و ما خاندان پاک و پاکیزه ای  
هستیم که خداوند پلیدی را از ما دور ساخت و پاکیزه مان گردانید.  
عمر که این پاسخها را شنید قادر به پاسخ گوئی نشد و ناراحت  
و خشمگین باز گشت.

(۸) مناظره آن حضرت

با عمرو بن عاص

روایت شده: هنگامی که امام علیه السلام بر معاویه وارد شد عمرو بن  
عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید و خشمگین شد، و از کینه و حسد  
لبریز گردید، و گفت: نادان و ناتوانی که عقلش بین ریشهایش می باشد نزد  
شما آمد، عبد الله بن جعفر حاضر بود و از این سخن برآشفت و به او  
فریاد زد - تا آنکه سخن عبد الله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را  
می شنود و می فرماید:

ای معاویه! همواره نزد تو بندگانی هستند که دندان به گوشت مردم  
فرو می برند، به خدا قسم اگر بخواهم کاری می کنم که ناگواریهائی شدید  
برایت پیش آید و نفسهایتان به تنگی گراید.  
سپس این اشعار را خواند:  
ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم  
ناسزا بگوید.  
هنگامیکه قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آنها چه  
منظوری دارند.  
تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی با کینه ای که همیشه از ما به  
دل داری.  
آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا نیرنگ  
می بازی.  
ای پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که فرستادهء خداست  
اگر بخواهی جداها را به یاد آوری.  
مانند مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن  
زاده شود.

ای پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من  
شایستهء سرزنش نیست.  
خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند.  
(۹) مناظرهء آن حضرت  
با عمرو بن عاص

امام در مجلس معاویه حاضر شد و فرمود:  
قریش همگان می دانند که من عزیز و بزرگووارم و هرگز به ناتوانی  
نگرانیده ام و به تیرگی نیفتاده ام که شناختی روشن و پدری بزرگووار دارم.  
این سخنان عمرو بن عاص را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزش  
قلمداد کردن امام بیان داشت، امام علیه السلام فرمود:  
سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری و به رأی ناصوابت  
عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست  
نمی یابی، به خدا قسم اگر معاویه سخن مرا بپذیرد، تو را دشمن فریبکار

خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی و کینه خود را پنهان می داری و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخهء تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد، و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.

اما به خدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانایند، و تو را همچون دانه ای در آسیاب خورد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند فریبکاریت سودی نمی بخشد.

(۱۰) مناظره آن حضرت

با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکه هستم، من پسر کسی هستم که از همه بخشنده تر و گرامتر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود:

ای معاویه بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد، من پسر کسی هستم که بوسیلهء فضیلت بسیار و جاه

و منزلت برترش مردم دنیا را به سروری رسانید، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانیش نافرمانی اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ وجدی همانند جد من داری که بر من فخر نمائی، بگو آری یا نه.  
معاویه گفت: بلکه می گویم نه، و این تصدیق سخن توست، امام فرمود:

حق درخشان است و تغییر پذیر نیست، و حق را دانایان می شناسند.

(۱۱) مناظره آن حضرت

با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: ای حسن: من از تو بهترم، فرمود: ای پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری مرا پذیرفتند و تو را کنار زدند، فرمود: هیهات هیهات، ای پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقام و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت تو را پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی نموده، و آنکه اجبار گردیده بنا بر کتاب خداوند معذور است.

و من هرگز نمی گویم که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن هم چنان که خداوند مرا از پستی ها دور ساخت، تو را هم از فضیلتها بر کنار نمود.

(۱۲) مناظره آن حضرت

با ولید بن عقبه

امام به او فرمود:

تو را در ناسزاگوئی به علی علیه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت به خاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، و پدرت را در جنگ بدر بدستور پیامبر بقتل رساند، و خداوند علی علیه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو و در مورد علی علیه السلام گفته است:

خداوند در کتاب خود در مورد علی علیه السلام و ولید آیه نازل کرده است

ولید در جایگاه کفر قرار گرفته و علی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است.

کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد.

به زودی ولید وعلی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند.  
علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، و ولید خواری و پستی را بدست می آورد.  
(۱۳) مناظره آن حضرت با یزید بن معاویه  
امام حسن علیه السلام و یزید بن معاویه نشستند و در حال خوردن خرما بودند، یزید گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم.  
امام علیه السلام فرمود:  
ای یزید! بدان شیطان قدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از اینرو عداوت من در تو بوجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: (و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند)، و شیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از اینرو با جدم پیامبر صلی الله علیه واله دشمنی می کرد.

(۱۴) مناظره آن حضرت

با حبیب بن مسلمه فهری

امام علیه السلام به حبیب بن مسلمه فهری فرمود: چه بسیار حرکت‌هایی از تو که در غیر مسیر خداوند بوده است، او گفت: اما حرکت بسوی پدرت این گونه نبوده است، فرمود:

آری، و لکن معاویه را در خصوص دنیای کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهای دنیایت را انجام دهد در آخرت تو را رها می‌کند، اگر کار زشتی انجام می‌دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده‌ام، هم چنان که خداوند می‌فرماید: (عمل صالح و کار نا صالح را با هم مخلوط نموده اند)، اما کار تو بر طبق این آیه است که می‌فرماید: (بلکه عملهای زشت آنان بر قلبهایشان زنگار قرار داده است).

(۱۵) کلام آن حضرت

با حسن بصری در توحید

حسن بصری به امام علیه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جایگاه حکمت هستید، و خداوند شما را کشتی‌های حرکت کننده

در موجهای سهمگین قرار داد، پناهنده به شما پناه گرفته و غلو کننده به ریسمان شما چنگ می زند، هر که از شما پیروی کند هدایت یافته و نجات می یابد، و هر که تخلف ورزد هلاک گردیده و گمراه می شود، و در زمان سرگردانی امت در مورد قضا و قدر به تو نامه منویسم، آنچه خداوند به شما اهل بیت نازل فرموده را نزد ما بفرست تا آن را برگزینیم.

امام علیه السلام در جواب نوشت:

اما بعد، ما هم چنان که گفتی در بین خدا و اولیائش اهل بیت هستیم، اما نزد تو و یارانت اگر ما هم چنان که گفتی بودیم بر ما کسی را مقدم نداشته و کسی را با ما عوض نمی کردید.

سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده و می فرماید:

(آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می کنید)، این برای یارانت می باشد در آنچه سؤال کردید و تبدیلتان نیز برای خودتان.

و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی نوشتم و از آنچه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام بدست تو رسید می یا بی که دلیل بر علیه تو و یارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند می فرماید: (آیا کسی که بسوی حق دعوت می کند شایسته تر است برای

پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید).

آنچه در مورد قضا و قدر برایت منویسم را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است.

خداوند با اجبار اطاعت نشده و کسی که گناه می کند بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند مانع و جلو گیر آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند اگر خواست مانع انجام گناه شود این کار را می کند و اگر چنین نکرد او باعث انجام گناه نیست و آنان را به انجام آن وادار و اجبار ننموده، بلکه متمکن کردن آنان به انجامش و بر حذر داشتنشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است.

پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترك آنچه از آن نهی کرده را آماده نموده، و تکلیف و وظیفه را از آنان که از جهت عقلي ناقصند یا بیماری دارند برداشته است.

فصل چهارم (۱)  
گزیده ای از گفتار آن حضرت  
\* در فضیلت تقوی  
\* در توصیف تقوی  
\* در توکل بر خداوند  
\* در توصیف عقل  
\* در معنی جوانمردی  
\* در مورد سکوت  
\* در خشنودی به قضای الهی  
\* در مورد ادب و حیاء و جوانمردی  
\* در فضیلت پذیرش معذرت  
\* در عفو و بخشش  
\* در غنا و فقر  
\* در مورد حلم و بردباری  
\* در بخشش  
\* در مذمت تکبر و حرص و حسد  
\* در توصیف بخل  
\* در مذمت حسد  
\* در مذمت حرص و طمع

(۱) سخن آن حضرت

در فضیلت تقوی

هر که تقوای الهی پیشه سازد، خداوند راه رهایی از فتنه ها را برای او گشوده، و در کارها او را تأیید می نماید، و راه هدایت را برای او آماده ساخته، و حجت و دلش را غالب می گرداند، و چهرش را نورانی، و آرزویش را بر می آورد، با کسانی که خداوند بر آنان نعمت خود را ارزانی داشته، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و صالحان، و اینان دوستان نیکوئی هستند.

(۲) سخن آن حضرت

در توصیف تقوی

تقوی درگاه هر توبه، و آغاز هر حکمت، و شرافت هر عمل است.

(۳) سخن آن حضرت

در توکل بر خداوند

هر که بر نیکوئی اختیار خداوند توکل نماید، هرگز آرزو نمی کند که در حالتی غیر آنچه خداوند برای او اختیار کرده قرار داشته باشد.

(۴) سخن آن حضرت

در توصیف عقل

معاشرت نیکو با مردم ابتدای عقل و دور اندیشی است، و با عقل دنیا و آخرت بدست می آید، و هر که از عقل محروم گردید از این دو جهان بی بهره است.

(۵) سخن آن حضرت

در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حفظ دین، و گرامی داشتن خود، و مهربان بودن، و انجام درست امور، و اداء حقوق می باشد.

(۶) سخن آن حضرت

در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حرص انسان در دینش، و اصلاح کردن مالش، و اداء حقوقش می باشد.

(۷) سخن آن حضرت

در مورد سکوت

(سکوت) پوششی برای مجهولات، و زینتی برای آبرو می باشد،  
و انسانی که سکوت می کند همواره در راحتی بوده و همنشینش از او  
در آسایش است.

(۸) سخن آن حضرت

در خشنودی به قضای الهی

چگونه مؤمن مؤمن است در حالی که به قسمت الهی ناخشنود  
می باشد و ارزشش را پست می شمرد، با اینکه خداوند بر او حکم  
می راند، و من ضامن هستم هر که در قلبش جز خشنودی از قسمت الهی را  
نگذراند، دعاهایش را خداوند اجابت کند.

(۹) سخن آن حضرت

در مورد ادب و حیاء و جوانمردی

هر که عقل ندارد ادب ندارد، و هر که همت ندارد جوانمردی ندارد،  
و هر که دین ندارد حیا ندارد.

(۱۰) سخن آن حضرت  
در مورد عفت و قناعت  
ای پسر آدم، از محرمات الهی پرهیز کن تا عابد گردی، و به آنچه  
خداوند داده است راضی باش تا بی نیاز شوی، با همسایگانت به نیکی  
رفتار کن تا مسلمان باشی.

(۱۱) سخن آن حضرت  
در فضیلت پذیرش معذرت  
در عقوبت گناه عجله نکن، و بین این دو راهی را برای معذرت  
خواهی قرار ده.

(۱۲) سخن آن حضرت  
در عفو و بخشش  
آنگاه بخشش يك شخص بزرگوار از موارد دیگر بیشتر است، که  
معذرت خواهی برای گناهکار سخت و دشوار باشد.

(۱۳) سخن آن حضرت  
در فضیلت اخلاق خوب  
بهترین زیبایی اخلاق نیکوست.  
(۱۴) سخن آن حضرت  
در غنا و فقر  
برترین بی نیازی قناعت، و بدترین فقر خضوع است.  
(۱۵) سخن آن حضرت  
در مورد حلم و بردباری  
حلم و بردباری، فرو بردن خشم و تسلط بر نفس می باشد.  
(۱۶) سخن آن حضرت  
در بخشش  
بخشش، اعطاء در حالت گشایش و سختی است.

(۱۷) سخن آن حضرت

در مذمت تکبر و حرص و حسد

هلاکت مردم در سه امر است: تکبر و حرص و حسد، تکبر نابودی  
دین را در برداشته و به سبب آن ابلیس از درگاه رحمت الهی دور شد،  
و حرص دشمن انسان بوده و به سبب آن آدم از بهشت اخراج گردید،  
و حسد پیشوای بدی بوده و به سبب آن قاییل هابیل را کشت.

(۱۸) سخن آن حضرت

در توصیف بخل

بخل آنست که انسان آنچه انفاق کرده است را تلف شده، و آنچه  
ذخیره ساخته را برای خود شرافت بداند.

(۱۹) سخن آن حضرت

در مذمت حسد

جز شخص حسود، ظالمی را شبیه به مظلوم ندیدم

(۲۰) سخن آن حضرت  
در مذمت حرص و طمع  
آنچه از امور دنیا که خواستار آن بوده و بدان دست نمی‌یا بی را  
همانند چیزی قرارده که به فکرت خطور نکرده است.

- فصل چهارم (۲)  
گزیده ای از گفتار آن حضرت  
\* در فضیلت تعلیم و تعلم  
\* برای کودکان خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی  
\* در فضیلت مشورت  
\* در مورد تفکر در منبع اخذ علم  
\* در فضیلت تفکر  
\* در توصیف برادر صالحی که داشت  
\* در توشه گرفتن برای روز قیامت  
\* در برترین دیدگان و گوش و قلب  
\* در کیفیت مصاحبت با مردم  
\* در اهمیت واجبات  
\* در فضیلت نعمتهای الهی  
\* در مورد اجمال در طلب روزی  
\* در مورد ارزش فرصت  
\* در مذمت خنده  
\* در نزدیک و دور انسان  
\* در مورد خیری که شر در آن نیست  
\* در شکر گزاری نعمتهای الهی و کفران آنها

(۲۱) سخن آن حضرت

در فضیلت تعلیم و تعلم

علمت را به مردم بیاموز، و از دانش دیگران بهره گیر، تا علمت را استحکام بخشی و آنچه نمی دانی را بیاموزی.

(۲۲) سخن آن حضرت

برای کودکان خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی

بدرستی که شما کودکان این خاندان هستید، و به زودی بزرگان خاندان دیگری می گردید، دانش بیاموزید، هر کدام از شما که قادر به حفظ مطالب نیست آنها را بنویسد و در خانه اش قرار دهد.

(۲۳) سخن آن حضرت

در فضیلت مشورت

هیچ گروهی مشورت نکرد، جز آنکه به راه هدایت خود راهنمایی شدند.

(۲۴) سخن آن حضرت  
در مورد تفکر در منبع اخذ علم  
تعجب می‌کنم از کسی که در مورد غذاهای خود می‌اندیشد، چگونه  
در علومی که فرا می‌گیرد تفکر نمی‌نماید، تا شکم خود را از غذاهای  
آزار دهنده دور دارد، و سینه‌اش را از آنچه او را هلاک می‌گرداند باز دارد.

(۲۵) سخن آن حضرت  
در فضیلت تفکر  
بر شما باد به فکر کردن، چرا که آن زندگی قلب انسان دانا، و کلیدهای  
درهای حکمت است.

(۲۶) سخن آن حضرت  
در توصیف برادر صالحی که داشت  
او در دید من از ارزشمندترین مردم بود، دنیا در چشمش بی‌ارزش،  
و از فرمانروایی جاهل و نادانی خارج شده بود، و دستش را بسوی چیزی

جز با اعتماد به ارزشمندی آن دراز نمی کرد، از وقایع روزگار شکایت نکرده و خشمگین و ملول نمی گردید، اکثر ایام ساکت بود، و چون لب به سخن می گشود بر گویندگان غالب می گردید. انسانی ضعیف و ناتوان شمرده می شد، و چون زمان کوشش فرا می رسید همانند شیر ژیان می گردید، آنگاه که در جمع دانشمندان قرار می گرفت حرص او در شنیدن از گفتن بیشتر بود، مغلوب کلام و سخن می گشت، اما مغلوب سکوت نمی گردید. و در مورد آنچه انجام نمی داد سخنی نمی گفت، در مقابل آنچه نمی گفت را انجام می داد، اگر دو امر بر او عرضه می شد که نمی دانست کدام يك مورد خشنودی خداست، آنچه بر هوای نفس خود نزدیک بود را یافته و ترك می کرد، کسی را بر امری که مورد اعتذار واقع می گردد ملامت نمی کرد.

(۲۷) سخن آن حضرت

در توشه گرفتن برای روز قیامت

ای پسر آدم تو از زمانی که از مادر زاده شدی همواره در حال نابودی عمرت می باشی، از آنچه در دست داری برای آینده ات توشه گیر، مؤمن توشه گرفته، و کافر بهره مند می گردد.

(۲۸) سخن آن حضرت

در بعضی از مواعظ

خداوند درگاه سؤال و خواهش را بر کسی نگشود تا درگاه اجابت بسته شود، و بنده درگاه عمل را نگشود تا درگاه قبول از او بسته شود، و درگاه شکر بر بنده گشوده نشد تا درگاه افزایش نعمت بر او بسته شود.

(۲۹) سخن آن حضرت

در برترین دیدگان و گوش و قلب

تیزترین دیدگان آنست که در خیر و نیکی باز شود، و شنواترین گوشها آنست که پند را بشنود و از آن بهره جوید، و سالم ترین قلبها آنست که از موارد شبهه پاک باشد.

(۳۰) سخن آن حضرت

در کیفیت مصاحبت با مردم

با مردم آنگونه مصاحبت و همنشینی کن که دوست داری با تو آنگونه رفتار کنند.

(۳۱) سخن آن حضرت  
در توصیف برادری  
برادری وفاداری در سختی و راحتی است.

(۳۲) سخن آن حضرت  
در اهمیت واجبات  
آنگاه که نوافل به واجبات ضرر می زنند آنها را ترك کنید.

(۳۳) سخن آن حضرت  
برای آنکه در پیشگاه خدا می ایستد  
بر کسی که در پیشگاه خداوند می ایستد سزاوار است که چهره اش  
زرد گردد و اندامش بلرزد.

(۳۴) سخن آن حضرت  
در فضیلت نعمتهای الهی  
نعمتهای الهی تا هنگامی که وجود دارند شناخته نمی شوند، و آنگاه  
که روی گردانند شناخته میشوند.

(۳۵) سخن آن حضرت  
در مورد اجمال در طلب روزی  
در طلب روزی مانند افراد بسیار تلاش گر کوشش نکن، و بر قضا  
و قدر الهی همانند افراد ناتوان متکی نباش، بدنبال روزی رفتن از سنتهای  
الهی، و اجمال در طلب آن از عفت است، عفت هرگز مانع از روزی نشده،  
و حرص و طمع جلب کننده روزی نیست، روزی تقسیم شده و حریص  
بودن موجب گناه است.  
(۳۶) سخن آن حضرت  
در مورد ارزش فرصت  
فرصت زود از دست مرود، و کند باز می گردد.  
(۳۷) سخن آن حضرت  
در مذمت خنده  
خنده هیبت انسان را برده، کسی که سکوت می کند از همه با  
هیبت تر است.

(۳۸) سخن آن حضرت

در نزدیک و دور انسان

شخصی نزدیک کسی است که دوستی او را نزدیک گرداند و اگرچه خویشاوندیش دور باشد، و شخص غریب کسی است که دوستی او را دور ساخته باشد و اگرچه خویشاوندیش نزدیک باشد.

(۳۹) سخن آن حضرت

در مورد خیری که شر در آن نیست

خیری که شر در آن نیست، شکر همراه با نعمت و صبر بر نارا حتی هاست.

(۴۰) سخن آن حضرت

در شکر گذاری نعمتهای الهی و کفران آنها

نعمتهای الهی وسیله امتحانند، اگر آنها را شکر گذاری نعمتند، و هنگامی که کفران کردی نعمت می گردند.

فصل پنجم  
اشعاری در مدح آن حضرت  
\* تو عین فاتحه آی، بلکه سر بسمله آی  
\* آی رمضان از تو شرف یافته  
\* مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرین است  
\* نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن

تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای  
صبا ز لطف چو عنقا برو بقله قاف  
که آشیانهء قدس است و شرفهء اشراف  
چو خضر در ظلمات غیوب زن قدمی  
که کوی عین حیاتست و منبع الطاف  
بطوف کعبهء روحانیان به بند احرام  
که مستجار نفوس است وللعقول مطاف  
به طرف قبلهء اهل قبول کن اقبال  
بگیر کام ز تقبیل خاک آن اطراف  
بزن به قائمه عرش معدلت دستی  
بگو که ای ز تو بر پا قواعد انصاف  
به درد خویش چرا درد من دوا نکنی  
به محفلی که بنوشند عارفان می صاف  
به جام ما همه خون ریختند جای مدام  
نصیب ما همه جور و جفا شد از اجلاف  
منم گرفته به کف نقد جان، توئی نقاد  
منم اسیر صروف زمان، توئی صراف  
شها بمصر حقیقت تو یوسف حسنی  
من وبضاعت مزجاة واین کلافه لاف  
رخ مبین تو، آئینه تجلی ذات  
مه جبین تو نور معالی اوصاف

تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی  
تو فالق عدمی، آن وجود غیب شکاف  
تو عین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای  
تو باء و نقطه بائی و ربط نونی و کاف  
اساس ملك سعادت بذات تو منسوب  
وجود غیب و شهادت به حضرت تو مضاف  
طفیل بود تو فیض وجود نامحدود  
جهانیان همه بر خوان نعمت اضیاف  
برند فیض تو لاهوتیان به حد کمال  
خورند رزق تو ناسوتیان به قدر کفاف  
علوم مصطفوی را لسان تو تبیان  
معارف علوی را بیان تو کشاف  
لب شکر شکنت روح بخش گاه سخن  
حسام سرفکنت دل شکاف گاه مضاف  
محیط بحر مکارم ز شعبه هاشم  
مدار وفخر اکارم ز آل عبد مناف  
ابو محمد امام دوم باستحقاق  
یگانه وارث جد و پدر باستخلاف  
تو را قلمرو حلم و رضا بزیر قلم  
به لوح نفس تو نقش صیانت است و عفاف  
سپهر مهر دو فرمانبرند در شب و روز  
یکی غلام مرصع نشان، یکی زرباف

ز کهکشان سپهر و خط شعاعی مهر  
سپهر غاشیه کش، مهر خاوری سیاف  
غبار خاک درت نوربخش مردم چشم  
نسیم رهگذرت رشك مشك نافهء ناف  
در تو قبلهء حاجات و کعبه محتاج  
ملاذ عالمیان در جوانب و اکناف  
یکی بطی مراحل برای استظهار  
یکی به عرض مشاکل برای استکشاف  
بسوی روی تو چشم امید دشمن و دوست  
بگرد کوی تو اهل وفاق و اهل خلاف  
بر آستان ملك پاسبانت از دل و جان  
ملوک را سر ذلت بدون استنکاف  
نه نعت شأن رفیع تو کار هر منطق  
نه وصف قدر منیع تو حد هر و صاف  
شهود ذات نباشد نصیب هر عارف  
نه آفتاب حقیقت مجال هر خشاف  
نه در شریعت عقلست بی ادب معذور  
نه در طریقت عشقست از مدیحه معاف  
(کمپانی)

ای رمضان از تو شرف یافته  
أی علوی ذات و خدائی صفات  
صدر نشین همهء کائنات  
سید و سالار شباب بهشت  
دست قضا و قلم سرنوشت  
زادهء طوبی و بهشت برین  
نور خدا در ظلمات زمین  
نور دل و دیدهء ختمی مآب  
سایه یی از پرتو تو آفتاب  
علت غائی همهء ممکنات  
عمر ابد داد به آب حیات  
پاکترین گوهر نسل بشر  
جن و ملک بر قدمش سوده سر  
صاحب عنوان بشیر و نذیر  
بر فلک و حی سراج منیر  
آینهء پاک که نور خدا  
تابد از این آینه بر ما سوی  
باب تو سر سلسلهء اولیاست  
چشم پر از نور خدا مرتضی است  
مادر تو دخت پیمبر بود  
آیه ای از سورهء کوثر بود

پرده نشین حرم کبریا  
فاطمه آن زهره زهرای ما  
عاشق کل حضرت سلطان عشق  
خون خدا شاه شهیدان عشق  
با تو ز یک گوهر و یک مادر است  
ظل خدائی تو اش بر سر است  
آیهء تطهیر به شأن شماست  
حکم شما امر اولوا الامر ماست  
سینهء سینای شما طور وحی  
نور شما شاخه ای از نور وحی  
در رمضان ماه نشاط و سرور  
ماه دعا، ماه خدا، ماه نور  
نورفشان شد ز دو سو آسمان  
در دو افق تافت دو خورشید جان  
وحی خدا از افق ایزدی  
نور حسن از افق احمدی  
مشگ و گلاب به هم آمیختند  
در قدح اهل ولا ریختند  
ای رمضان از تو شرف یافته  
نور تو بر جبههء او تافته  
نیمهء ماه رمضان عزیز  
گیسوی مشکین تو شد مشک ریز

نور خدا تافت از آن روی ماه  
خاصه از آن چشم درشت سیاه  
سرخی گل عکس گل روی توست  
ظلمت شب سایهء گیسوی توست  
روز که خورشید درخشان صبح  
سر زند از چاک گریبان صبح  
سرخی آن نور و پگاه سپید  
روی افق نقش تو آید پدید  
ای رخ تو در رمضان بدر ما  
هر سر موی تو شب قدر ما  
دیده که بی نور تو شد کور به  
سر که نه در پای تو، در گور به  
بعد علی شاخص عترت توئی  
وارث میراث نبوت توئی  
مصلحت ملت اسلام و دین  
کرد تو را گوشهء عزلت نشین  
هیچ گذشتی چو گذشت تو نیست  
آنکه ز شاهی بکشد دست کیست  
صبر هم از صبر تو بی تاب شد  
کوزه شد و زهر شد و آب شد  
بعد شهادت نکشید از تو دست  
تیر شد و بر تن پاکت نشست

سبزه بر آمد ز گلستان دین  
تا رخ تو سبز شد از زهر کین  
ریشهء دین گشت همایون درخت  
تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت  
ملت اسلام که پاینده باد  
مشعل توحید که تابنده باد  
هر دو رهین خدمات تواند  
شکر گذارنده ذات تواند  
تا ابد ای خسرو و الا مقام  
بر تو و بر دین محمد (ص) سلام  
کلك (ریاضی) که گهر ریز شد  
زان نظر مرحمت آمیز شد  
(ریاضی یزدی)

مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرین است  
رمضان آمد و دارم خیری بهتر از این  
مژده ای دیگر و لطف دگری بهتر از این  
گر چه باشد سپر آتش دوزخ صومش  
لیک با این همه دارد سپری بهتر از این  
شب قدر رمضان گر چه بسی پر قدر است  
دارد این ماه و لیکن سحری بهتر از این  
چون که در نیمهء این مه پسر ی زاد بتول  
کس نزاده ست و نزاید پسر ی بهتر از این  
رمضان، ای که دهی مژدهء میلاد حسن  
به خدا نیست به عالم خبری بهتر از این  
مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرین است  
نیست در رشتهء خلقت گهری بهتر از این  
رست پیغمبر از آن تهمت ابتر بودن  
نیست بر شاخهء طوبی ثمری بهتر از این  
گفت خالق (فتبارک) به خود از خلقت او  
کلك ایجاد ندارد اثری بهتر از این  
بگذر آهسته تر ای ماه حسن، ای رمضان  
عمر ما را نبود چون گذری بهتر از این

اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود  
امتی را نبود راهبری بهتر از این  
زنده شد باز از این صلح موقت اسلام  
نیست در حسن سیاست هنری بهتر از این  
گر چه مشمول عنایات تو بوده ست (حسان)  
یا حسن کن به محبان نظری بهتر از این  
لطف کن اذن زیارت که خدا می داند  
بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این  
(حبیب چایچیان (حسان))

نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن  
ماه ما در نیمه ماه خدا پیدا شده  
بنگرش ماه خدا روشن ز ماه ما شده  
گشته در این ماه يك ماه مبارك تابناك  
زین سبب ماه مبارك ماه بی همتا شده  
آفتاب و ماه از نور جمالش مستنیر  
قامت چرخ از قیام قامت او تا شده  
روح و ریحان محمد سرو بستان علی  
زینت آغوش ناز زهره زهرا شده  
سبط اکبر، سرور جمع جوانان بهشت  
کز ازل فرمان فرمانداری اش امضا شده  
خسرو شیرین زبان و شهد لب شکر سخن  
نوبر و نوشین روان و نوگل و زیبا شده  
نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن  
حسن سر تاسر، ز پا تا سر، ز سر تا پا شده  
آنچه خوبان جهان دارند از حسن و جمال  
جمله در وجه حسن بر وجه احسن جا شده  
شه شده شهزاده گشته، ره شده رهبر شده  
سر شده سردار گشته، مه شده مولی شده  
مجمع اسماء حسنی را که (فادعوه بها) ست  
مظهر نص (له الاسماء والحسنی) شده

لمعه ای از پرتو روی نکویش (والضحی)  
تار مویش لام (واللیل إذا یغشی) شده  
از نگاه چشم مستش حور حیران در قصور  
قهرمان (یعمل الجهر و ما یخفی) شده  
بر دم عیسی دمیده تا مسیحا دم شده  
دست موسی را گرفته تا ید بیضا شده  
همچو جدش مصصفی پیشانی نورانی اش  
نقش نور (سیح اسم ربك الاعلی) شده  
همچو بابش مرتضی چون ماه در شبهای تار  
نوربخش بی چراغان شب یلدا شده  
خوان جودش (ربنا انزل علینا مائده)  
نان بی من وادایش (من والسلوی) شده  
طاق ابروی خمش، بر آن خم ابر و قسم  
در ره معراج ما چون (مسجد الاقصی) شده  
نسل پاك احمد و حیدر حسین است و حسن  
این دو دریا بار دیگر باز يك دریا شده  
جای پیغمبر حسن، جای علی باشد حسین  
زین دو نور انوار نیکان جهان انشا شده  
هر که در حسن حسن خداوندی ندید  
روز دید از دیدن دادار نایینا شده  
(فکرت خراسانی)